هو العلیم

اعمال عمرۀ مفرده و اسرار آن

تبیین مناسک عمره و توضیح اماکن مکه و مدینه

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

مکتب وحی

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

و صلّی الله علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمّد

و علی آله الطّیبین الطّاهرین

و اللعنة علی أعدائهم أجمعین.

ما پارسال صحبتی کردیم، نمی‌دانم آن نوار را شنیده‌اید یا نه. یک عده از افراد در قم، هم از آقایان و هم از خانم‌ها، حدود چهل نفری می‌خواستند به حج مشرف شوند؛ آمدند و یک صحبتی کردیم. حالا علی‌کل‌حال، اگر آن هم به دستتان رسید، برای حج عمره، مسائلی در آنجا بود.

انواع حج و توضیحات آن

آنچه راجع به مسئلهٔ حج واجب است، دو چیز است: یکی عمره است که به آن حجّ اصغر گفته می‌شود و یکی حج در موعد خاص است که همان احرام [بستن] و رفتن به عرفات و منا و سایر اعمالی

[است] که باید انجام شود، که به آن حجّ اکبر گفته می‌شود. و به هر دوی آن‌ها هم حج گفته می‌شود؛ یعنی [گرچه] تعبیر از اولی، تعبیر به عمره است و از دومی تعبیر به حج، ولکن به هر دو هم حج گفته می‌شود.[1]

تعریف عمرۀ مفرده و تفاوت آن با عمرۀ تمتع

لذا، اگر ملاحظه کرده باشید می‌بینید می‌گویند: «حج عمره»، در مقابل «حج تمتّع»؛ که حج عمره یعنی همین؛ یعنی حجی که یک عمره است و یک اعمال خاصه، و هر دوی اینها هم واجب است. البته الآن افرادی که برای حج مستطیع می‌شوند، هر دو را با هم انجام می‌دهند؛ اما این دلیل بر این نیست که حتماً انسان باید این وجوب را به‌نحو «عمرۀ تمتّع» انجام دهد.[2]

عمره در غیر از ایام حج است و متصل به حج نمی‌شود؛ به آن می‌گویند: «عمرۀ مفرده». عمرۀ مفرده، عمره‌ای است که شخص معتمر، این عمره را

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۹۰.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۷ ـ ۱۵.

بدون متصل کردن به حج انجام می‌دهد و هیچ فرقی با «عمرۀ تمتّع» ندارد؛ فقط فرقش در طواف نساء[1] و نماز طواف نساء است و الّا بقیۀ اعمالش یکی است. و رفقا که به عمرۀ مفرده مشرف می‌شوند، باید بدانند که این عمرۀ مفرده، یک قِسم از تکلیف را از گردنشان برمی‌دارد؛ یعنی فقط آن حجّی می‌مانَد که دارای اعمال خاص است.

کسانی که قبلاً عمره انجام نداده‌اند، باید نیّت وجوب کنند

بنابراین، در این عمره کسانی که مشرف نشده‌اند، مثل شما، طبعاً باید نیت وجوب کنند، نه نیّت مستحب. باید نیت وجوب کنند که عمرۀ مفردۀ واجب بجا می‌آورند، قربةً إلی‌الله. این عمره به‌عنوان واجب هم از گردن شما ساقط می‌شود. البته کسانی که بعداً در ایام حج وارد مکه می‌شوند، بدون احرام و عمره نمی‌توانند وارد شوند، و آن یک مطلب دیگر است؛ این هیچ ارتباطی به این ندارد. یعنی اگر فرض

---

[1] طوافِ واجب پس از اعمالِ عمره/حج که حِلّیّتِ برخی امور (از جمله نکاح) بر آن متوقف است. (محقق)

کنید برای انجام حجّ تمتع وقت ضیق بود، انسان باید بیاید احرام ببندد و برود برای عرفات، در حالی که این‌گونه افراد، عمرهٔ مفردهٔ خودشان را قبلاً انجام داده‌اند.

یک عمرهٔ مفرده قبل از حجّ تمتع واجب است

اگر شخص، عمرهٔ مفردهٔ خودش را قبلاً انجام نداده باشد، بعد از اینکه حج را انجام داد، یک عمرهٔ مفردهٔ دیگر باید انجام بدهد که از تنعیم احرام می‌بندد. چون گفتیم: «دو چیز واجب است: یک عمرهٔ جُدا و یک حج.»

این را فقط برای این جهت توضیح دادم که رفقا به این نکته توجه داشته باشند: این عملی را که الآن انجام می‌دهند، خیال نکنند خارج از چارچوبِ آن حجّ واجب است؛ یعنی این [عمره] خودش به تنهایی عمل واجب است که البته خدا قسمت کرده زودتر از آن حج دارد انجام می‌گیرد؛ ولی خود همین برای خودش واجب است. البته حالا [اگر] بخواهیم دربارهٔ فرق بین عمرهٔ مفرده و عمرهٔ تمتع [صحبت] کنیم، دیگر مسئله [مدّنظر کنونی] می‌مانَد، و

ضرورتی هم در بیان مطلب نیست.[1] علی‌کل‌حال، آنچه فعلاً راجع به این عمل مورد نیاز است که به آن عمرهٔ مفرده می‌گویند، به این قضیه می‌پردازیم.

برای ورود به مکه، عمره در هر ماه یک بار واجب است

عمرهٔ مفرده برای افرادی که خارج از اهل مکه هستند و می‌خواهند به مکه وارد بشوند، در هر ماه یک مرتبه واجب است؛ چه افرادی که خارج از مکه باشند، [چه] حتی افرادی که اهل خود مکه باشند، بخواهند بیایند بیرون از مکه و بعد برگردند، این[ها] باید عمره انجام بدهند. منتها برای افرادی که برای خود مکه هستند، «أَدْنَی‌الْحِلّ»[2] است؛ از اولِ حِلْ احرام می‌بندند؛[3] [و] برای افرادی که [ساکنِ] خارج [از مکه] هستند، همین شش میقاتی [است] که در اینجا آن میقات‌ها تعیین شده است.[4]

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این احکام، رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۲۸۴ و ۲۹۶ ـ ۳۰۶ و ج ۱۴، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۹۵ ـ ۲۹۸ و ۳۰۵ ـ ۳۰۷ و ۳۱۰ ـ ۳۱۴.

[2] نزدیک‌ترین نقطهٔ بیرون از حرم که احرام از آنجا ممکن است. (محقق)

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۳۷ و ۳۴۱.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۷ ـ ۳۱۱.

البته نظر مرحوم آقا [علامه طهرانی] این بود که در خارج از این شش میقات هم می‌شود احرام بست؛ و حالا این نظر ایشان بوده؛ موازات با میقات هم می‌شود احرام بست.[1] عمره، از نظر اعمال با حج تفاوت دارد؛ اینها در بعضی از اعمال، مشترک هستند و در بعضی از اعمال با همدیگر اختلاف دارند.

اعمال مشترک عمرهٔ مفرده و حجّ تمتّع، و خصوصیت «تقصیر» در عمره

آن اعمالی که مشترک‌اند، احرام و تلبیه[2] و طواف و نماز طواف و سعی است؛ در این مسائل با هم مشترک هستند. اما در عمره بعد از سعی، تقصیر[3] هست؛ [یعنی] یک مقداری [از] ناخن گرفتن یا یک مقداری از مو چیدن. و این، بین زن و مرد فرق نمی‌کند؛ هر دو یک حکم را دارند. ولی در حج برای مردان، تراشیدن سَر است و برای زنان، همین تقصیر است که آن را باید در منا انجام بدهند.[4]

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

[2] ذکرِ **«لبّیکَ اللهمَّ لبیک... .»** (محقق)

[3] کوتاه‌کردنِ مقداری از مو یا ناخن برای خروج از احرام. (محقق)

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۲۱۱ و ۲۲۱ ـ ۲۲۷.

امور مربوط به احرام

رعایت طهارت و رعایت شرط لباس متعارف واجب است

از شرایط احرام، طهارت است. لباس باید همان لباس متعارف باشد که عبارت است از دو لباس دوتکه برای مردها و برای خانم‌ها که لباسشان مشخص است. و باید سفید باشد؛ حتی برای خانم‌ها هم لباسشان باید لباس سفیدی باشد؛ آن هم از دو تکه تشکیل می‌شود.

غسل و نماز احرام مستحب است

برای مرد، هنگامی که می‌خواهد احرام ببندد، رعایت مسائلی لازم است. البته بهتر است که قبل از احرام، غسل احرام کنند و دو رکعت هم نماز بخوانند و با این غسل هم نیازی به وضو نیست. حالا آن غسل را می‌توانید در همان محل سکونت بکنید یا می‌توانید بیایید به مسجد شجره، در همانجا غسل کنید؛ تفاوت نمی‌کند. البته هم غسل مستحب است، هم نمازش مستحب است.

ذکر تلبیه و تأثیری که در اِحرام دارد

بعد از دو رکعت نماز، این ذکر [وارد شده]

است: «**لبیکَ اللهمَّ لَبّیکَ، لبّیکَ لا شریکَ لکَ لبیک، إنّ الحمدَ و النّعمةَ لکَ و المُلک، لا شریکَ لک**»؛ حالا آن لبیکِ بعد، زائد [است] و بهتر است انسان نگوید: «**إنّ الحمدَ و النّعمةَ لکَ و المُلک، لا شریکَ لک**».

[با] این، تمام می‌شود. می‌تواند و بهتر هم هست دوباره تکرار کند؛ «**لبیکَ اللهمَّ لَبّیکَ**» را [مرتّب] بگوید. و مستحباتی دارد، اضافاتی دارد، آن اضافات را هم می‌تواند بگوید. با گفتن این لبیک، شما مُحرِم می‌شوید؛[1] یعنی در یک وضعیتی قرار می‌گیرید که با وضعیت حال عادی تفاوت می‌کند.

اموری که در حالت اِحرام، ممنوع است

رعایت مسائلی لازم است. یکی اینکه در رساله‌های عملیه هم نوشته‌اند: بدن را نمی‌توانید بخارانید. مو را از بدن نمی‌توانید بِکَنید. چیزی روی سر نمی‌توانید قرار بدهید. مردها در هنگام حرکت، زیر سقف یا ماشین مُسَقَّف نمی‌توانند باشند؛ البته در شب اشکالی ندارد؛ گرچه نظر مرحوم آقا [علامه

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۰ ـ ۳۴۲ و ۳۷۴ ـ ۳۷۸.

طهرانی] این بوده که در شب هم اشکال دارد.

اما الآن دیگر به‌طور کلی همهٔ وسائلی که هست، شب حرکت می‌کنند و همه مُسَقَّف هستند، سقف دارند. منتها مردها چیزی روی سرشان نمی‌توانند قرار بدهند و سرشان باید باز باشد. و برای خانم‌ها زیر سقف حرکت کردن اشکال ندارد. البته روی سرشان هم طبعاً پوشیده است، ولکن صورت باید باز باشد. و بعضی‌ها مقدّسی[مَآبی] درمی‌آورند و می‌خواهند صورتشان را نامحرم نبیند و یک چیزی می‌آورند جلوی سرشان؛ این صحیح نیست؛ این کار نباید باشد. [البته] بله، اگر یک وقتی احساس کردند نامحرمی می‌خواهد ببیند، سرشان را می‌توانند پایین بیندازند که رعایت این جهت هم شده باشد. ولی علی‌کلّ‌حال، برای مرد باید سر باز باشد و برای زن هم صورتِ او.

هرچه بیشتر لبّیک گفته شود، اتصال با پروردگار قوی‌تر می‌شود

بهتر است که این لبیک همین‌طور ادامه پیدا کند. هرچه بیشتر لبیک بگویید، احرامتان محکم‌تر و سفت‌تر می‌شود و اتصال قوی‌تر می‌شود. و بهتر

است که این لبیک در طول مسیر بلند گفته بشود؛ در هر فرازی و در هر نشیبی مستحب است لبیک گفته شود. و در هر جایی که انسان توقف می‌کند، بهتر است لبیک بگوید. همین‌طور دارد حرکت می‌کند و به جای ذکر، لبیک می‌گوید و این لبیک ادامه پیدا می‌کند تا وقتی که دیوارهای شهر مکه پیدا بشود؛ آنجا دیگر باید قطع کرد. اگر قطع نکنید، ممکن است مشکل پیدا شود. دیگر تا آنجا [لبیک باید گفته شود و] از آنجا به بعد، لبیک را قطع می‌کنیم.[1]

اموری دیگر که در حالت اِحرام، ممنوع است

و باید رعایت کنید لباس احرامتان نجس نشود؛ اگر نجس شد، فوراً باید آب بکشید. و لباس، لباسِ دوخته نباشد و حتی سنجاق نباید زده بشود. بعضی‌ها یک تَنگ می‌گذارند یا کِش می‌بندند و اینها؛ مرحوم آقا [علامه طهرانی] احتیاط می‌کردند و انجام نمی‌دادند. برای اشیایی که معتمر با خودش حمل می‌کند، باید توجه داشته باشید اگر انگشتر، انگشترِ زینت است، نباید دست بشود؛ یا ساعت، اگر برای

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۲ ـ ۳۹۸.

زینت است، نباید دست بشود. اگر نه، انگشتر، انگشترِ عادی است و ساعت، ساعتِ عادی است و جهتِ زینت ندارد، اشکالی ندارد. و نه تنها خودِ احرام، [بلکه] لباسِ غیرِ احرام هم نباید برای مردان دوخته باشد؛ بنابراین همیانی که برمی‌دارید، باید همیانی باشد که پِرسی باشد. یا اینکه اگر کمربند می‌بندید (این چیزهایی که در آن دستمالی، پولی، چیزی می‌گذارند) نباید دوخته باشد. در آنجا هم از همین چیزها هست و در همان مسجد شجره دارند؛ می‌شود در همان‌جا تهیه کرد. کفش و حذاء[1] باید به شکلی باشد که روی پا، حداکثرِ آن حالتِ باز بودنِ خودش را داشته باشد و بهتر است برای این مورد از همین نعل‌هایی استفاده شود که در اینجا می‌فروشند و بندی است.

خون آوردن حرام است؛ استعمالِ صابونِ عطردار اشکال دارد؛ مسواک زدن که موجبِ خون آمدن بشود اشکال دارد؛ و ناخن گرفتن اشکال دارد؛ کندنِ پوست اشکال دارد؛ و این ترک‌هایی است که

---

[1] حِذاء (عربی): کفش. (محقق).

[فقهاء] در آنجا ذکر می‌کنند. نگاه کردن به آینه اشکال دارد. معمولاً در آسانسورها، آنجا همهٔ آسانسورهایش آینه دارد. البته یک جهتی هست که این را باید آنجا مراعات بکنید و خیلی‌ها نمی‌دانند: انسان خود را در آینه نباید ببیند، امّا نگاه کردن به خودِ آینه اشکال ندارد. فرض کنید یک آینه آنجا هست، انسان به آن از این زاویه نگاه می‌کند [و خودش را در آن نمی‌بیند]؛ این اشکال ندارد. امّا انسان خود را در آینه یا هر چیزی که مثلِ آینه است، حتی اگر ورق‌های استیل باشد که [تصویر را] نشان بدهد، طبعاً اشکال دارد. عطر نباید استعمال [کرد]؛ اشکال دارد. وقتی که می‌خواهید بخوابید، سرتان نباید پوشیده باشد؛ پتو (آن چیزی که روی انسان قرار می‌گیرد و مشتمل بر انسان است) نباید پتویِ دوخته باشد؛ در موقعِ خوابیدن، همان لباسِ احرام [استفاده شود،] یا اگر پتویی هست، باید پتویِ بدون دوخت استفاده بشود. اما آن تشکی که انسان زیر [خودش] می‌اندازد، اگر دوخته باشد اشکالی ندارد.

خب اینها چیزهایی بود که مربوط به احرام است.[1]

ذکرهایی که در حال احرام مستحب است

ذکرِ «لا إلهَ إلّا الله» و «الله اکبر» در موقعِ احرام تا اینکه انسان اعمال را انجام بدهد، خیلی مهم است.[2] یک اذکاری هم هست که در همین «آدابُ‌الحرمین» من دیدم نوشته‌اند؛ گفتن آن اذکار هم خوب و صحیح است.[3]

ورود به مسجدالحرام

در مکه و در مسجدالحرام غسل دیگری مستحب است

خب، می‌ایید تا می‌رسید به مکه؛ ورود به مکه خودش هم یک غسل دارد.[4] البته الآن دیگر خیلی بعید است با این وسایل و اینها [بتوان انجام داد]. وارد شدن به مسجدالحرام [هم] غسل دارد.[5] قبل از اینکه به اعمال بپردازید، غسل کنید و با غسلِ

---

[1] جهت اطّلاع بر تروک احرام، رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۴۱۵ ـ ۵۶۵.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۸۹ و ۳۹۲.

[3] رجوع شود به ادعیه و آداب الحرمین فی العمرة المفردة، ص ۳۰۳ ـ ۳۰۵؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۰ ـ ۳۴۲.

[4] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۷ و ۲۰۰ و ۲۰۱.

[5] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۷ و ۲۰۰ و ۲۰۱.

مسجدالحرام بروید. خودِ آن غسل هم انسان را از وضو بی‌نیاز می‌کند.[1]

اعمال عمره را بدون خستگی و در آرامش انجام دهید

معمولاً افراد نصفه‌شب [به مکه] می‌رسند، و سعی می‌کنند همان شب بروند و اعمال را انجام بدهند و تمام شود؛ این هیچ فایده‌ای ندارد و خیلی نصیبِ انسان کم است. شب را در همان مسافرخانه، جایی که هست، استراحت کنید و صبح در یک آرامش و فضایِ باز [روحی] و [با] رفعِ خستگی، حرکت کنید و بروید برای انجام دادنِ اعمال. و هرچه عملتان با آرامشِ بیشتر توأم باشد، نصیبش بیشتر است. هیچ به دنبالِ این نباشید که عمل زودتر تمام شود؛ این اعمالی که خداوند در عمره قرار داده، روی هرکدامش حساب هست. مردم می‌خواهند زود به‌حسابِ خودشان از سختیِ این اعمال راحت شوند و می‌آیند انجام می‌دهند که دیگر از احرام

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۲، ص ۲۴۴ ـ۲۴۶.

بیرون بیایند؛ ولی خوب است انسان اینها را کاملاً سرِ فرصت انجام بدهد. فرض کنید اگر طواف انجام می‌دهد [و] خسته می‌شود، سعی را بگذارد برای بعد. حالا فرض بکنید که یک روز هم در احرام باشید، چه اشکال دارد؟!

ما در همان سفری که مشرّف شده بودیم، تا فردایش مُحرم بودیم و همه تعجب می‌کردند؛ خیال می‌کردند که ما [عمرهٔ دیگری انجام داده‌ایم]. آن روحانی که با ما بود گفت: «آقا، شما عُمرهٔ مجدد انجام دادید؟» گفتم: «نه‌خیر؛ من هنوز اعمالم را انجام نداده‌ام!» یعنی اصلاً ما به یک شبانه‌روزِ بعد موکول کرده بودیم. و خیلی تعجب کرد؛ گفت: «چطور آخر؟! نظرتان چطور است؟» خب نمی‌خواهم انجام بدهم؛ ما می‌خواهیم در حالِ احرام بمانیم. لازم نیست که انسان وقتی واردِ مکه می‌شود، این اعمال را سریع انجام بدهد. و هرچه که بیشتر در احرام بماند، آن نورانیتِ احرام بیشتر شامل او می‌شود. منتها خب حالا دیگر رسم بر این است که بیایند و زود اینها را انجام بدهند؛ ولی هیچ الزامی بر سرعت عمل در احرام نیست.

سجدهٔ شکر در ورود به مسجدالحرام مستحب است

خب حالا می‌خواهید طواف انجام بدهید، با غسل و طهارت حرکت می‌کنید، می‌آیید برای انجامِ طواف. خوب است که انسان وقتی [به] مسجدالحرام می‌رسد، سجدهٔ شکر به‌جا بیاورد؛ مخصوصاً برای افرادی که مرتبهٔ اولِ آنهاست.

طواف

اموری که در طواف باید رعایت کرد

و حرکت کنید بیایید [به‌سمت] حجرالأسود؛ قبل از اینکه به حجرالأسود برسید، زیر پایتان یک خطی هست؛ در اول آن خط می‌ایستید، با اشاره کردن به حجرالأسود و گفتنِ «الله اکبر»، طواف را شروع می‌کنید؛ با دست راست یا با هر دو دستتان اشاره می‌کنید و یک «الله اکبر» می‌گویید و نیت می‌کنید: «نیتِ طوافِ عمرهٔ مفردهٔ واجب، قربةً إلی‌الله.»[1]

مسیرِ طواف باید از آن مقدار فاصله بین مقامِ حضرت ابراهیم ـ که خب در عکس‌ها دیده‌اید ـ تا

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۱۵ و ۳۲۴ ـ ۳۲۸.

خودِ کعبه باشد؛ این مسیر را شما باید حفظ کنید. در نتیجه وقتی به حِجرِ اسماعیل[1] می‌رسید، [مسیر] تنگ‌تر می‌شود؛ چون خودِ حِجر خیلی جلو آمده و یک مقداری از مطاف[2] را گرفته؛ از [داخل] حجرِ اسماعیل نمی‌شود طواف کرد؛ باید از دورِ حجرِ اسماعیل طواف کنید. لذا سعی کنید این فاصلهٔ بین کعبه تا مقامِ حضرت ابراهیم را در طولِ طواف حفظ کنید و خارج نشوید. البته اگر جمعیت در دایره زیاد است، [به‌طوری] که طواف کردن بسیار مشکل است، انسان می‌تواند یک مقداری هم از آن مطاف که فرض است، کنارتر برود و از آن محل طواف کند.

در موقعِ طواف فقط ذکر، ذکرِ «لا إلهَ إلّا الله» و «الله اکبر» باشد. و مواظب باشید در هنگامِ طواف کردن دستتان را به کعبه نزنید؛ چون انسان باید خارج از شاذَرْوان[3] حرکت کند. شاذَرْوان به آن برآمدگیِ پایینِ کعبه گفته می‌شود؛ باید خارج از آن حرکت

---

[1] محوطهٔ نیم‌دایرهٔ شمالیِ کعبه که طواف از بیرونِ آن انجام می‌شود. (محقق)

[2] محدودهٔ مخصوصِ طواف گرداگرد کعبه. (محقق)

[3] برآمدگیِ پیرامونِ پایهٔ کعبه؛ طواف باید بیرون از آن انجام شود. (محقق)

کنید و دست نباید در آن قرار بگیرد. یا در موقعی که دارید دورِ حِجرِ اسماعیل می‌گردید، یک‌وقتی دستتان را رویِ حِجر نگذارید؛ دست نباید رویِ سنگ‌های حِجر گذاشته شود.[1]

و دیگر به هیچ‌چیزِ دیگری توجه نکنید، به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکنید، به در و دیوارهایِ مسجدالحرام نگاه نکنید، همین‌طور سرتان پایین باشد و ذکر بگویید و بگردید. و اصلاً به این فکر نکنید که شانه‌تان از بیت (خودِ کعبه) منحرف می‌شود یا نمی‌شود؛ اصلاً به اینها توجه نکنید؛ ما هیچ چنین چیزهایی نداریم؛ همهٔ اینها «من‌درآوردی» است. شانه‌تان حتی از خودِ کعبه هم منحرف شد، اشکالی ندارد؛ اگر دو دور هم دورِ خودتان چرخیدید، اشکال ندارد؛ و فقط توجهتان به خودِ حقیقتِ توحید باشد. به این فکر کنید که این جایی که شما الآن دارید طواف می‌کنید، بسیاری از انبیا پایشان را همین‌جا گذاشتند؛ و همهٔ ائمه و همهٔ اولیا در اینجا آمده‌اند و همین‌جا طواف کرده‌اند و

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۳ ـ ۳۵۵.

مطافِ اینها بوده. و همهٔ اینها مقصدشان توحید بوده و چیزی غیر از توحید را هم از خدا نخواسته‌اند؛ این نکته را در نظر داشته باشید.

تا اینکه [دوباره] می‌رسید [به حجرالأسود و] یک دور تمام [می‌شود]؛ وقتی تمام شد، دوباره رو می‌کنید به حجرالأسود و با دست اشاره می‌کنید، «الله اکبرِ» دوم را می‌گویید؛ مشغولِ طوافِ دوم می‌شوید. طوافِ سوم، چهارم، پنجم، ششم، هفتم [هم همین‌طور]. هفت دور که تمام شد، [وقتی] رسیدید به آن خط، دیگر باید [از مَطاف] بیرون بیایید؛ نباید ادامه دهید؛ یعنی دیگر نیتتان را قطع کنید. حالا اگر یک مقداری رفتید جلوتر، دیگر فقط به‌عنوانِ یک حرکت [عادی باید باشد]؛ نه به‌عنوانِ یک طواف.[1]

در نظر داشته باشید: اگر در تمام هفت مرتبه برایتان مشکلی پیدا نشد که هیچ؛ اگر قبل از سه دورونیم برایتان مشکل پیدا شد، طواف باطل است و [باید] از اول طواف را شروع کنید. مثلاً اگر جایی از بدن خون آمده باشد، انسان باید برود بشوید، دوباره

---

[1]. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۶۳ ـ ۳۶۸.

برگردد؛ نمی‌تواند در حال نجاست طواف کند. اگر بعد از سه دورونیم بود، از همان‌جایی که رفته، از همان‌جا بیاید تتمّهٔ طواف را انجام بدهد؛ دیگر نیاز نیست که از اول انجام بدهد. یا اینکه [اگر] نیاز به تجدیدِ وضو پیدا کرد، باز مسئله به همین شکل است.[1]

اگر کسی شما را در طواف هُل داد، مسئله‌ای نیست، اشکال ندارد؛ البته کسی شما را هُل نمی‌دهد. یا اینکه فرض کنید [اگر] تنه‌ای به شما خورد و چرخیدید، اشکال ندارد؛ هیچ‌کدامِ اینها اشکال ندارد. این طواف تا اینجا می‌رسد و بعد دیگر تمام می‌شود.

نماز طواف باید پشت مقام ابراهیم خوانده شود

مطلبی دیگر که باقی می‌ماند، نمازِ طواف است. نمازِ طواف باید پشتِ مقامِ حضرت ابراهیم باشد.[2] الآن سعودی‌ها زن و مرد را از هم جدا می‌کنند:

---

[1] . رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۴.

[2] . رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۲ ـ ۴۲۴.

زن‌ها، پشتِ سرِ مردها می‌ایستند و مردها جلو می‌ایستند. این‌طور نیست که پشتِ مقامِ ابراهیم نماز خواندن حتماً باید دقیقاً پشتِ آن سنگ باشد. حالا آنجا خواهید دید که جای پای حضرت ابراهیم روی آن سنگ‌ها [وجود دارد]. اگر بروید جلو نگاه کنید، جای پای حضرت ابراهیم را روی آن سنگ‌ها می‌بینید. و یک روایتی هم دارد که این جای پای حضرت ابراهیم را خدا ایجاد کرده؛ نه اینکه مردم آمده‌اند تراشیده‌اند؛[1] چون یک‌خرده سنگ داخل رفته؛ این کارِ مردم نیست؛ کارِ خداست.

منظور از «پشتِ مقام» این است که آن مقام جلو باشد، فرض بکنید که حالا [فرد] اینجا [پشت سرِ آن] باشد؛ نه اینکه حتماً دقیقاً موازی با آن مقام، و موازی با سنگ، عمل انجام دهد.

و نکته‌ای که در اینجا هست اینکه در مسجدالحرام، زن‌ومردی[یعنی اینکه زن باید پشتِ سرِ مرد نماز بخواند] برداشته شده؛ در آنجا، نه در جای دیگر. [در غیر از مسجدالحرام] زن باید پشتِ

---

[1] . رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۲۳.

سرِ مرد نماز بخواند و فاصلهٔ او، چه از نقطه‌نظرِ مقارنه و چه از نقطه‌نظرِ تساوی باید تفاوت داشته باشد؛ هشت ذراع [یا] سه‌چهار متری باید فاصله داشته باشند. اگر مرد بیاید پشتِ سرِ زن نماز بخواند، نماز مرد باطل است؛ و اگر مرد قبلاً [مشغول نماز] بوده، زن بیاید جلوی مرد بایستد، نمازِ زن باطل است؛ و اگر [زن] در کنار [مرد] بایستد، باز باطل است.[1] اما در مسجدالحرام، زن جلوی مرد هم بایستد، نمازِ هر دو درست است؛ این [حکم] فقط در مکّه است؛ در مسافرخانه‌های مکّه، در نمازها هرجا بخواهید بروید، اگر زن جلوی شما داشت نماز می‌خوانْد، شما نمازتان را بخوانید؛ هیچ اشکالی ندارد.[2] در مدینه [یا] در جاهای دیگر این‌طور نیست؛ این فقط در مکّه است؛ و نه‌تنها در خودِ مسجدالحرام، [بلکه] در خارج از مسجدالحرام هم، «زن و مردی» برداشته شده و همه می‌توانند در کنارِ هم یا [پشت سر یکدیگر] نماز بخوانند. البته

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۱۲۳ ـ ۱۳۲.

[2] رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۲، ص ۳۹۷.

سعودی‌ها «مردی و زنی» را رعایت می‌کنند و نمی‌گذارند زن‌ها [جلو] بایستند؛ در موقعِ نماز که می‌شود، زن‌ها را می‌برند عقب که عقب بایستند؛ یا اینکه در همان مقامِ ابراهیم زن‌ها را جلو نمی‌گذارند؛ [بلکه] عقب هستند.

علی‌کل‌حال اشکال ندارد؛ هرجا ببینید برایتان میسور است، پشتِ مقامِ ابراهیم نماز بخوانید؛ حتماً لازم نیست بروید جلو؛ اگر جلو میسور بود، بیایید جلو؛ اگر نه، بروید عقب. تا آخرِ مسجد الحرام هم اگر جا بود و آنجا نماز بخوانید، نماز درست است؛ اشکالی از این نقطه‌نظر ندارد. تا اینجا می‌شود «نمازِ طواف».

سعی صفا و مروه

طهارت در سعی صفا و مروه مستحب است و واجب نیست

بعد می‌آیید برای سعیِ بینِ صفا[1] و مروه.[2] در طواف و در نمازِ طواف، طهارت شرط است؛ [اما] در سعیِ صفا و مروه، طهارت شرط نیست و بدون

---

[1] نام تپّهٔ شرقیِ مسجدالحرام که مبدأ سعی است. (محقق)

[2] نام تپّهٔ غربیِ مسجدالحرام که منتهای سعی است. (محقق)

طهارت هم می‌شود؛ و البته بهتر است که انسان با طهارت باشد.[1]

دعا بر کوه صفا بسیار تأکید شده است

از کوه صفا شروع می‌کند. آنجا دعا دارد؛ بهتر است که انسان دعا را بخواند؛ رو به کعبه بایستد، برای خود، خانواده و دوستان خیلی دعا کند. دعای شروع به سعی تأکید شده است. وقتی که می‌خواهید سعی را انجام دهید، یک مقداری از آن کوه هم بالا بروید و رو به کعبه بایستید. قبل از شروع سعی، دعا مستجاب است؛ و یک دعاهایی دارد.[2]

فلسفهٔ سعی، متابعت از خلوص حضرت هاجر و طلبِ «آب حقیقت» است

و باید بدانید که برای چه می‌خواهید سعی کنید؛ همین‌طوری بروید و بیایید؟ یا نه، یک مطلبی پشتِ این قضیه نهفته است و آن متابعت از حضرت هاجر است؛ یعنی حضرت هاجر چطور برای به‌دست آوردن آب برای حضرت اسماعیل دائم به طرف

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۷۴ ـ ۳۷۷ و ۴۹۳ ـ ۴۹۵.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۷۷ ـ ۴۸۳.

مروه رفت، خیال کرد آنجا آب هست، رفت آنجا دید آب نیست؛ دوباره برگشت به طرف صفا، خیال کرد اینجا آب هست. هفت مرتبه این‌طور [آمد و رفت]. شما هم به طلبِ «آبِ حقیقت» باید این راه را بروید. «آبِ حقیقت»، رسیدن به سرچشمهٔ حیات و رسیدن به مقام فناست؛ این مقصود است. آبِ حقیقت، عبارت است از آبی که وقتی انسان آن را بنوشد، دیگر به مقام اطمینان می‌رسد و دیگر «عطشِ پویایی» و «عطشِ پیگیری» از او برداشته می‌شود. و وقتی کسی به آن عالمِ حقیقت و عالمِ معنا برسد، ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1]؛ دیگر خوف و حزن از آنها برداشته می‌شود. این عملِ حضرت هاجر به‌عنوانِ سمبلِ عملِ ما و همهٔ حاجی‌هاست. و عجیب اینجاست که خداوند متعال آمده این عملِ حضرت هاجر را برای همهٔ افراد تا قیامت واجب کرده است! و این، حقیقتِ توحید است؛ توحید معنایش همین است. این‌طور نیست که خیال کنید یک کسی باید [حتماً] پیغمبر یا امام باشد، [تا]

---

[1] سورهٔ بقره (۲) آیه ۳۸؛ سورهٔ مائده (۵) آیه ۶۹؛ سورهٔ انعام (۶) آیه ۴۸؛ سورهٔ اعراف (۷) آیه ۳۵؛ سورهٔ احقاف (۴۶ آیه ۱۳.

دیگران از کارهایش تبعیت کنند. در آنجا بین امام و پیغمبر و سایر افراد فرقی نیست. یک زن که با خلوص نیت یک عملی را انجام داده، خدای متعال این عمل را می‌گیرد و به آن ارج می‌گذارد و دیگران را مأمور به متابعت از او می‌کند! یعنی پیغمبر ما هم باید به‌دنبالِ حضرت هاجر بیاید؛ خیلی عجیب است! این قضیه شوخی نیست که حضرت هاجر که این عمل را انجام داده، چون قصدش خدا بوده و خالص بوده و در آن بیابان فقط به‌خاطرِ خدا و تسلیم در برابر تقدیر و مشیّت و ارادهٔ او و انداختنِ همهٔ کثرات و همهٔ جهاتِ هستی [بوده است، خدا پیامبران را نیز ملزم به تبعیت از این عمل می‌نماید].

حضرت هاجر که در آنجا آمد، مثل الآن نبود که هتل [وجود داشته باشد]؛ وقتی که حضرت ابراهیم حضرت هاجر را می‌آورد، غیر از سنگ چیزی به چشم نمی‌خورْد؛ فقط سنگ بود؛ همین! یک تابلو در آنجا درست کرده‌اند، من خیلی خوشم آمد: یک شخصی موقعیتِ این سرزمین را از اول تا الآن ترسیم کرده؛ اول چطوری بود: خاک بود، یک چهارراهی

بوده آن وسط واقع شده بود؛ سنگ بود و بیابان. بعد یک دیواری ساخته شده؛ همین‌طور ترسیم کرده تا به این وضعیت فعلی. یک تابلوی خیلی جالبی است؛ اتفاقاً بعضی از رفقا برای من آوردند و قاب کردند؛ الآن من در طبقهٔ بالا گذاشته‌ام و خیلی نگاهش می‌کنم؛ خیلی آدم را در آن موقعیت می‌برَد: عجب! واقعاً الآن که ما مکه را به این صورت داریم می‌بینیم، قبلاً این‌جوری بوده؟ واقعاً قبلاً این‌جوری بوده! شما تصور کنید این مشهد و این حرمِ امام رضا که الآن در اینجاست، یک وقتی هیچ‌چیز در اینجا نبوده؛ فقط یک باغ‌هایی بوده، از سمتِ سناباد؛ ولی بالاخره درخت [و سرسبزی وجود داشته است]. [اما] در مکه اصلاً هیچ‌چیزی وجود نداشته. حضرت ابراهیم می‌آید، حضرت هاجر و حضرت اسماعیل را می‌آورد؛ به اینجا که می‌رسند، [خداوند به حضرت ابراهیم] می‌گوید: «بگذار و پشت سرت را هم نگاه نکن!» خیلی عجیب است! به حضرت ابراهیم می‌گوید: «بگذار و برگرد؛ پشت سرت را هم نگاه نکن.»

پذیرش و تسلیم عجیب حضرت هاجر در قبال

حضرت ابراهیم

البته حضرت ابراهیم آنجا که رسید، از آن دعاها کرد ها! به قولِ مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] از آن «دعاهای درویشی»: ﴿رَبَّنا إِنّی أَسکَنتُ ذُرّیَتی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرعٍ عِندَ بَیتِکَ المُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقیمُوا الصَّلاةَ﴾[1]. اصلاً [به پشت سرش] نگاه نکرد. آن‌وقت این حضرت هاجر به حضرت ابراهیم یک کلام نگفت که «این چه وضعی است؟! این چه داستانی است؟! تو می‌خواهی یک طفلِ شیرخوار را با یک زن، در این بیابانی که کلاغ هم دیده نمی‌شود ـ حالا چه برسد به چیز دیگر ـ بگذاری و برگردی؟!» این قضیه شوخی نیست! حضرت هاجر که در آنجا ماند، خیال نکنید برای او چلوکباب و میوه‌ها و از این چیزها برداشتند آوردند! نه! هر لحظه احتمالِ مرگ در آنجا بود. مارهای خطرناک و عقرب‌های کذا، خودِ

---

[1] سورهٔ ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۷، تعلیقه ۱: «پروردگارا، من برخی از ذرّیّه و فرزندان خود را به وادی بی‌کشت و زرعی نزد بیت الحرام تو مسکن دادم، پروردگارا، تا نماز را به پا دارند، پس تو دلهایی از مردمان را به سوی آنها مایل گردان و به انواع ثمرات آنها را روزی ده، باشد که شکر تو به جای آرند.»

سوزندگیِ آفتاب که به‌طور کلی در عرض چند ساعت انسان را از پا درمی‌آورد! آنجا این‌طور است. مسئلهٔ عطش و آب در آنجا یک مسئلهٔ حیاتی است. آن‌وقت حضرت هاجر یک کلام نگفته؛ [بلکه] گفته همان‌طوری که تو برای این تکلیف مأمور هستی، ما هم برای پذیرشش مأمور هستیم؛ تفاوتی در اینجا [وجود] ندارد! و حضرت ابراهیم در اینجا هم‌دوشِ حضرت هاجر قرار گرفت؛ نه اینکه حضرت ابراهیم در اینجا بالاتر قرار گرفته! التفات می‌کنید؟! دستگاه خدا حساب می‌رسد! در دستگاهِ خدا پارتی‌بازی نیست. اگر حضرت هاجر به همان مقدارِ اخلاصِ حضرت ابراهیم مایه بگذارد، [مبدّل به] «حضرت ابراهیم» می‌شود؛ آن‌وقت دیگر «هاجر» نیست!

وقتی حضرت ابراهیم می‌آید در آنجا و این سنگ‌بنای کعبه را می‌گذارد، چون با «نیّت» بوده، این همه مردم را می‌کِشد: ﴿وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا...﴾.[1] اگر نفْس و در نیت حضرت

---

[1] سورهٔ حج (۲۲) آیهٔ ۲۷. امام‌شناسی، ج ۶، ص ۲۹:
«و ندا کن، و با صدای بلند در بین مردم اِعلان کن برای حجّ! تا به‌سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به‌جهت بُعدِ سفر به لاغری درآمده است)

ابراهیم چیزی [غیر از خدا] بود، امکان نداشت مردم تا روزِ قیامت موظف باشند که بیایند و پیروی کنند و دورِ این سنگ‌بنایی که حضرت ابراهیم گذاشته، بگردند. در واقع، مردم دارند طوافشان را بر طوافِ نیت و کعبهٔ دلِ حضرت ابراهیم می‌کنند؛ این است!

حضرت هاجر و حضرت اسماعیل، با حضرت ابراهیم در این حقایق شریک‌اند

آن‌وقت، در این جریان، دو نفرِ دیگر شریک بودند: یکی حضرت هاجر در این جریان شریک بوده؛ یک پای قضیه حضرت هاجر است، یکی حضرت اسماعیل. این دو تا با حضرت ابراهیم در این قضیه شریک بودند. پس هر سهٔ اینها یک واحد را تشکیل دادند و بر اساسِ آن، این کار را انجام دادند. که خب دیگر جریانِ منا و ذبح و اینها مفصل است و مربوط به این است. بنابراین، باید به این مسئله توجه داشت که این سعی‌ای که الآن داریم می‌کنیم، این سعی برای پیروی کردن از حضرت

از هر راه دوری بیایند.»

هاجر است؛ و بدانیم که حضرتِ هاجر برای چه این راه را رفته و آمده؛ و الآن هم خودِ ما همان عمل را انجام بدهیم. ما در هنگامِ سعی، خود را تقدیم کنیم، از خود بیرون بیاییم و حساب‌وکتابی برای خود در نظر نگیریم؛ و نگوییم: «حالا برمی‌گردیم ایران، با او چه می‌کنیم، با او چه می‌کنیم... .» وقتی که سعی می‌کنیم، دیگر همه‌چیز را کنار بگذاریم و بنا بگذاریم که با همین وضعیت به وطن مراجعت کنیم. التفات می‌کنید؟ با همین حال به وطن برگردیم؛ هاجروار به وطنمان برگردیم؛ نه اینکه یک سری اعمالی انجام بدهیم و بعد دوباره کثرات بیاید و ما را بگیرد. این قضیهٔ سعی است.

شرایط انجام سعی و هروله بین صفا و مروه

حالا می‌خواهید این سعی را انجام بدهید؛ نیّت می‌کنید، حرکت می‌کنید: هفت مرتبه که در واقع می‌شود سه دور و نیم (سه مرتبه رفت، سه مرتبه برگشت، و مرتبهٔ آخر که منجر به مروه می‌شود) و [نیّتتان باید این باشد]: «برای طوافِ سعیِ عمرهٔ مفردهٔ واجب، قُربةً إلی‌الله». می‌آیید تا می‌رسید به یک جایی که دو خط سبز هست؛ فاصلهٔ بین دو نقطه،

سبز است و چراغِ مهتابیِ سبز هم در بالا [نصب] کرده‌اند. در اینجا بهتر است هروله کرد؛ مثلِ حالتِ قدم‌رو. من دیده‌ام بعضی‌ها آنجا می‌دَوند! نه! البته اگر بدود هم اشکال ندارد؛ سعی را انجام داده‌اید؛ می‌خواهید آنجا مسابقه هم بگذارید، اشکالی ندارد! ولی بهتر است همان‌طوری که [ائمه] همه [عمل] کرده‌اند، انسان هم آن‌طور انجام بدهد. با آرامی باید سعی بشود؛ آنجا که می‌رسیم، به حرکت سرعت ببخشیم؛ به‌نحوی حالتِ قدم‌رو مانند؛ منتها قدم‌رو هم نیست: یک حالت «جست‌وخیز» است؛ هم حرکت کند، هم خودش را یک قدری بالا و پایین بیندازد؛ که به این می‌گویند «هَروَله». شتر دیده‌اید چطور راه می‌رود؟ نه آن موقعی که تاخت می‌کند، [و] نه هم موقعی که آهسته می‌رود؛ [بلکه] آن حالتِ وسطِ حرکتِ شتر را می‌گویند «هروله»؛ این [کلمه] را هم از آنجا گرفته‌اند. مستحب است وقتی که انسان به آنجا می‌رسد، هروله کند و حرکتش را تندتر کند؛ و این، هم برای زن است و هم برای مرد. بعضی‌ها فکر می‌کنند فقط [برای] مردهاست؛ نه! زن‌ها هم

اینجا حرکتشان رایک قدری تندتر کنند. البته «باید» نیست؛ [بلکه بهتر است که هروله انجام شود].[1] بعد می‌روند به مروه می‌رسند.

تا به مروه رسیدید، [به‌سمت صفا] برنگردید؛ قدری از مروه بالا بروید، بعد دور بزنید که آن سربالایی را هم یک مقداری رفته باشید. بعد برمی‌گردید به سمتِ صفا؛ دوباره در صفا، رو به کعبه می‌ایستید، همان دعاها را تکرار می‌کنید؛ دوباره برمی‌گردید به سمتِ مروه؛ این سه دور و نیم تمام می‌شود؛ به مروه که رسیدید، دیگر سعی تمام می‌شود.

تقصیر

احرام و ممنوعیّت‌های آن با «تقصیر» پایان می‌یابد

حالا [بعد از اتمام سعی] اگر با خودتان در همیانتان قیچی یا ناخن‌گیر برده‌اید، خب یک مقداری ناخن را با ناخن‌گیر بگیرید؛ اگر نه، در همان‌جا هم خیلی افراد هستند و استفاده می‌کنند؛

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۴۸۱ ـ ۴۸۳.

می‌شود انسان از آنها بگیرد و [با] قیچی، ناخن‌گیر [تقصیر کند]: یک مقداری از ناخن می‌گیرید، یک مقداری از روی محاسن می‌گیرید و یک مقداری از روی سر می‌گیرید. البته هرکدام به‌تنهایی هم کفایت می‌کند؛ حالا چه مو باشد، چه [ناخن، چه محاسن]؛ ولی بهتر این است که هم از ناخن و هم از مو، هر دو گرفته شود. خانم[ها] هم فرقی از این نظر ندارند. به این [عملِ گرفتن از ناخن یا مو] «تقصیر» می‌گویند. با «تقصیر» دیگر از احرام درمی‌آیید. می‌توانید اصلاً بقیهٔ اعمال را انجام ندهید؛ «طوافِ نساء» را انجام ندهید؛ همان‌جا می‌توانید لباستان را عوض کنید، پیراهن بپوشید؛ می‌توانید عطر استعمال کنید؛ در آینه می‌توانید نگاه کنید. تمام اموری که بر حاجی و فردِ مُحرِم حرام است، به‌واسطهٔ تقصیر، آن امور همه حلال می‌شود؛[1] که فقط یکی باقی می‌ماند و آن هم متوقف است بر «طوافِ نساء».

طواف نساء

طوافِ نساء و نماز آن، آخرین مرحلهٔ عمره

---

[1] . رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۵۰۵ ـ ۵۱۲.

است

اگر آن موقع حالتان اقتضا می‌کند، می‌توانید برگردید طوافِ نساء را انجام بدهید؛ اگر نه، برای عصر، یا یک وقتِ دیگر بگذارید. علی‌کل‌حال، در اینجا [که تقصیر انجام دادید] از احرام درمی‌آیید. طواف، یک عملِ دیگر بعد از این است که بعضی به آن «طوافِ نساء» می‌گویند، بعضی به آن «طوافِ وداع» می‌گویند؛ سنی‌ها «طوافِ وداع» می‌گویند، و در بعضی از روایات هم «طوافِ وداع» آمده است؛[1] ولی این عمل هم واجب است[2] که انجام شود. باید آمد، عینِ همان طوافی که برای عمره بود و انجام دادید، دوباره تکرار کنید؛ و نمازش را هم مثل همان نماز می‌خوانید.

نمازهای اعمال، با نمازهای واجب روزانه تفاوتی ندارد

نمازی که می‌خوانید، «نمازِ عادی» است؛ این‌طور نیست که حساب‌وکتابش با نمازهای دیگر

---

[1] . رجوع شود به السّنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۱.

[2] . رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۹۸ ـ ۳۰۱ و ۴۴۲ ـ ۴۴۶.

فرق کند؛ همان‌طوری که دو رکعت نمازِ صبح می‌خوانید، عینِ همان! اگر دلتان می‌خواهد ﴿قُلْ هُوَ اللّهُ﴾[1] بخوانید، اگر دلتان می‌خواهد «سورهٔ بقره» بخوانید! از این نظر هیچ تفاوتی ندارد. و با نمازِ طواف، دیگر به‌طور کلی اعمال تمام می‌شود. خب، این یک صورتِ اجمالی برای اعمال بود. البته ممکن است فروعاتی داشته باشد که اگر اشکالی به نظرِ بعضی رسید، این فروعات را مطرح کند. این [از] خودِ عمل.

نماز را در تمام مکه و مدینه می‌توان کامل خواند

این مطلب را هم راجع به نماز نگفته نگذارم: در مکه و مدینه، هم می‌توانید «تمام» بخوانید، هم می‌توانید «شکسته» بخوانید؛ نه تنها در مسجدالنبی، «تمامِ مدینه» و «تمامِ مکه» می‌توانید نماز را [کامل بخوانید]. بعضی فقط مسجدالنبی را [فتوا داده‌اند]. البته خب بهتر است انسان «تمام» بخواند؛ چرا

---

[1] . سورهٔ اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

«شکسته» بخواند؟! خب ثوابش بیشتر است. می‌توانید «تمام» بخوانید.[1]

نکاتی مربوط به مدینه

مدینه، خانهٔ مؤمن است که در آن احساس غربت نمی‌کند

امّا حالا خودِ مدینه برای خودش چه حساب‌وکتابی دارد؟ مکه برای خودش چه حساب‌وکتابی دارد؟ دیگر اینها مسائلی است که خارج از مسئلهٔ حج است. اول که شما می‌روید، مدینه می‌روید. باید بدانید مدینه جایی بوده که ده سال پیغمبر در آنجا بودند. اصلاً وقتی که انسان می‌رود در مدینه، احساس می‌کند واردِ خانهٔ خودش شده است؛ اصلاً در مدینه احساسِ غربت نمی‌کند.

مدینه محل زندگی اکثر ائمه بوده است

مدینه، جایی [است] که ده سال پیغمبر بوده‌اند؛ علاوه بر آن، محلی است که ۲۵۰ سال هم ائمهٔ ما بوده‌اند. همین امام رضا در مدینه بودند؛ سال‌های آخر حضرت از مدینه آمدند؛ مأمون حضرت را طلب

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۸، ص ۵۲۴ ـ ۵۳۴.

کرد به [طرف] بلخ و مرو و بعد هم در اینجا حضرت را شهید کرد. امّا همین امام رضا از اولِ تولد تا سال‌های آخرِ عمرشان در مدینه زندگی کردند. امیرالمؤمنین در همین مدینه بود؛ امام حسن، امام حسین، همهٔ اینها در این مدینه بودند. انسان باید بداند مدینه محلِ همهٔ اهل‌بیت بوده، غیر از امام زمان. و الاّ زندگی امام حسن عسکری هم در مدینه بوده است.

آن آثاری که مربوط به زمانِ سابق است، همه را از بین برده‌اند و همهٔ آن بناها را تخریب کرده‌اند. کوچهٔ بنی‌هاشم که اصلا مشخص بود و علامت داشت که منزلِ امام حسن، امام حسین و اینها کجاست، همهٔ اینها را از بین بردند و تبدیل به صحن کرده‌اند.

علامهٔ طهرانی: «در مدینه فقط به رسول خدا توجه داشته باشید»

مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] خیلی در مدینه تأکید داشتند که توجه فقط به رسول‌خدا باشد؛ حرکت که می‌کنید، تصور کنید که یک روزی از همین‌جایی که

قدم برمی‌دارید، پیغمبر هم قدم برداشته است؛ بالاخره پیغمبر ده سال در مدینه بودند.

ذکر صلوات در مدینه بسیار مستحب است

و ذکرِ صلوات در مدینه خیلی مستحب است، و همین‌طور در مدینه سایر اذکار خیلی مهم است.[1] تصور کنید که اصلاً جایگاهِ شما اینجا بوده است و در جای دیگر عاریه زندگی می‌کنید. ما جایمان کجاست؟ جایمان اینجاست که پیغمبر بوده است؛ اینکه مشخص است دیگر! و در جای دیگر ما عاریه و مَجاز هستیم.

محل اصحاب صفه، در مقابل قبر حضرت زهرا قرار دارد

در مسجدالنبی، مواردی هست، جاهایی هست که رعایتِ آنها خیلی خوب است. از «بابِ جبرئیل» که وارد می‌شوید، سمتِ چپتان یک برآمدگی هست، مثلاً دو متر، دو متر و نیم در چند متر؛ این را می‌گویند «صفّه». اصحاب صفّه اصحابی بودند که همیشه در

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۶۵ و ۵۶۶؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۴۰.

همین‌جا بودند و وضعیتِ خاصِّ به خودشان را داشتند. فقرایی بودند که چیزی نداشتند و خیلی موردِ توجه بودند. در اینجا (در همین بلندی) نشسته‌اند و نماز خوانده‌اند، مقابلِ قبر حضرت زهرا سلام‌الله‌علیهاست. و معمولاً بعضی می‌آیند می‌نشینند، قرآن می‌خوانند، نماز می‌خوانند.

نماز بین قبر و منبر رسول خدا ثواب بی‌حساب دارد

بعد دور می‌زنید می‌روید سمتِ چپ که کنارِ ضریح است؛ در آنجا سمتِ چپتان قبرِ پیغمبر قرار گرفته و پشتش هم قبرِ حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها.[1] بینِ قبر و منبر (منبری که آنجا رسولِ خدا بوده است) نماز خواندن عجیب است؛ یعنی آن‌قدر ثواب برای [بینِ] این دو نقطه تعیین کرده‌اند که می‌گویند حساب ندارد.[2] «محرابِ پیغمبر» هم کاملاً مشخص است؛ نوشته است: «هذا مِحرابُ الرَّسول». اگر رفتید

---

[1] معانی الأخبار، ص ۲۶۸:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي‌نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ قَالَ: قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السّلام عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ علیه‌السّلام. فَقَالَ: **دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ**.»

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۵۳ ـ ۵۵۶.

در آنجا، حتماً بروید در آنجا بایستید و نماز بخوانید؛ یکی که می‌رود، بایستید در آنجا [تا نوبتتان شود]. آن زمان که ما رفتیم خلوت بود؛ من خودم بارها در همان‌جا نماز خوانده‌ام؛ خلوت بود.

«منبر رسول خدا» هم که جایش مشخص است؛ بین آنها نماز خواندن خیلی خوب است. آنجا نماز را روی فرش هم اگر بخوانید، اشکالی ندارد؛ چون [جایگاهِ] تقیّه[1] است و آنها نمی‌گذارند [روی مُهر سجده کنید]؛ لذا اگر توانستید مثلاً از این تسبیح‌های چوبی بگذارید و [بر تسبیح] چوبی سجده کنید، اگر ایراد نگرفتند؛ اگر ایراد گرفتند، آن را هم بردارید [و] روی همان [فرش] نماز بخوانید.

خوب است در مدت عمره یک ختم قرآن انجام شود

یک مطلب را هم توجه داشته باشید: سعی کنید اگر بتوانید یک ختمِ قرآن در این دو هفته انجام دهید؛ یعنی از مدینه شروع کنید، ثوابش را برای پیغمبر اهدا کنید و تا آخر مکه تمام کنید؛ روزی دو جزء می‌شود؛

---

[1] پنهان داشتنِ عقیده یا عمل برای دفعِ ضرر در شرایطِ خوفِ ضرر. (محقق)

خیلی نیست. و بعد اگر خسته شدید، بلند شوید بیایید [بیرون]؛ دو تا صحن دارد که زیرِ آسمان است؛ بیایید در آنجا زیرِ فضا[ی آسمان] بنشینید. البته از این چترها گذاشته‌اند تا آفتاب نیفتد؛ آنجا هوایش بهتر [است] و تراکم کمتری هست؛ در آنجا بیشتر [می‌توانید بنشینید]. برای خانم‌ها هم اوقاتی را قرار می‌دهند برای زیارت.

تمرکز زائر باید رسول خدا باشد و به مسائل دیگر توجه نکند

کسی که آنجا [مسجدالنبی] می‌رود، فقط باید توجهش به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد و بس. اصلاً تصور نکنید که در اینجا کسی غیر از [رسول خدا] هست. اینها انسان را به کثرات وارد می‌کند و از رسیدن به مطلب بازمی‌دارد. سالک فقط باید به پیغمبر توجه کند و نه به کس دیگر؛ اصلاً به حساب نباید بیاورد که حالا آنجا دفن است یا کس دیگری دفن است. من می‌دیدم بعضی از همین رفقا دائم از ما می‌پرسند: «آقا، این ابوبکر و عمر کجا [هستند]؟» گفتم: «حالا هرجا بود! می‌خواهید چه

کارش کنید؟!»

ـ می‌خواهیم لعنت کنیم!

ـ خب برو لعنت کن!

پرداختن به این مسائل، سهمیهٔ انسان را کم می‌کند. آنجا اصلاً به این مسئله توجه نکنید.

باید با پای برهنه به زیارت ائمّهٔ بقیع مشرّف شد

دو نوبت در روز بقیع را باز می‌کنند: از اولِ طلوعِ آفتاب تا دو ساعت. بعدازظهر هم بقیع باز می‌شود. در بقیع، ائمهٔ بقیع هستند. وقتی می‌خواهید وارد بقیع بشوید، کفش‌هایتان را حتماً در بیاورید و پابرهنه در بقیع حرکت کنید. حتی وقتی می‌خواهید به زیارت قبر حضرت ابراهیم بروید یا عثمان بن حنیف و امثال‌ذلک [که] پایین‌تر هستند، هیچ با کفش نباشید؛ این بی‌احترامی به مقام آنهاست. به قول مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «همهٔ بقیع از ذراری[1] پیغمبر و اهل‌بیت پیغمبر و اینها مملو است. یک جای خالی ندارد که انسان بخواهد چیز کند.»

---

[1] جمعِ «ذریّه»؛ فرزندان و نسل‌ها. (محقق)

البته خانم‌ها را نمی‌گذارند و همان پشتِ بقیع می‌توانند زیارت کنند و زیارتشان هم فرقی نمی‌کند. اما وقتی می‌خواهید ائمه علیهم‌السلام را زیارت کنید، باید تصور کنید که اینها در زیر سایهٔ رسول خدا هستند و ابناء رسول‌الله هستند؛ مسئلهٔ مهم و حقیقی همان رسول‌الله است.

در مدینه به ادعیه و اذکار مشغول باشید و به مسائل عادی نپردازید

خواندن دعای صباح را در صبح فراموش نکنید. هر روز صبح، دعای صباح را بخوانید. خواستید، سورهٔ یاسین هم بخوانید؛ اشکال ندارد. هرچه در آنجا بیشتر ذکر بگویید بهتر است و تأثیرش هم بیشتر است. پرداختن به مسائل عادی و غیر [ضروری و] این چیزها طبعاً برای انسان غفلت می‌آورد.

بیشتر اوقات خود را در مسجدالنبی بگذرانید

سعی کنید بیشتر اوقاتتان را در مسجدالنبی باشید؛ اصلاً اگر حال هم ندارید، بروید در مسجدالنبی کنار یک ستون بنشینید، کنار ضریح پیغمبر یا عقب‌تر بنشینید، اوقاتتان را در خود مسجدالنبی بگذرانید.

بسیار مهم است.

توضیحاتی دربارهٔ چند مکان مهمّ مدینه

مسجد قبا

از جمله جاهایی که در مدینه خوب است بروید، مسجدِ قباست؛ مرحوم آقا خیلی روی مسجد قبا تأکید داشتند و می‌فرمودند: «به یک مرتبه اکتفا نکنید؛ چند مرتبه بروید.» البته همین مسئولین یک مرتبه خودشان می‌برند؛ همین‌ها مسئولین اینها می‌برند؛ چند مسجد هست می‌برند، یکی‌اش مسجد قباست. ولی خوب است بیش از این باشد؛ بروید آنجا بنشینید، یک ساعت، دو ساعت. مسجد قبا اول مسجدی بوده که [وقتی رسول خدا] از مکه به مدینه هجرت کردند، هنگام ورود پیغمبر ساخته شده[1] و آثارش بسیار مشخص است.[2]

مسجد مباهله

یکی دیگر از مساجد که خوب است بروید و آن

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۶۰؛ السّیرة النّبویة، ابن‌هشام، ج ۱، ص ۴۹۴؛ مروج الذّهب، ج ۲، ص ۲۷۹.

[2] الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸۹:
«عَنْ أَسَدِ بْنِ ظُهَيْرٍ و كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سلَّمَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ: **مَنْ أَتَى مَسْجِدَ قُبَاءَ فَصَلَّى فِيهِ كان كعمرة**.»

را زیارت کنید، «مسجد مباهله» است که به آن «مسجد الاجابه» می‌گویند؛[1] «مسجد الاجابه» نزدیک است؛ پیاده هم یک ربع بیشتر تا خود مسجدالنبی راه نیست. مسجدی بوده که پیغمبر با نصارای نجران در آنجا می‌خواستند مباهله[2] کنند و نصاری حاضر به مباهله نشدند.[3]

مسجد الغمامه، مسجد الفخ، مسجد علی و مسجد القبلتین

مساجدی دیگری هم در آنجا هست: «مسجد الغمامه»، «مسجد الفخ»، «مسجد علی»، «مسجد القبلتین». اینها [جاهایی] است که خودشان می‌برند. «مسجد القبلتین» همان جایی است که قبله از بیت‌المقدس به کعبه برگشت.[4]

مسجد ردّ الشمس

---

[1] رجوع شود به المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۱۰۲؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۸.

[2] مباهله: عملی برای نفرینِ متقابلِ دو طرفِ مناقشه و درخواستِ آشکارشدنِ راستگو با نزول عذاب بر دروغگو. (محقق)

[3] رجوع شود به تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۵ ـ ۹۰؛ فضائل أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام، ابن‌عقده، ص ۱۰۴.

[4] رجوع شود به الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۵.

یک جایی هست که نمی‌برند. ولی اگر رفتید، حتماً بروید و آن «مسجد ردّالشمس» است که تخریب کردند و خاک و سنگ و آجر [آن] به همان کیفیت روی هم [مانده] است. دو سال تخریب کردند و دست به آن نزدند. این در نزدیکی و کنار «مشربهٔ امّ‌ابراهیم» است که به آن «مسجد الفضیخ» هم می‌گویند.

مشربهٔ امّ‌ابراهیم

«مَشربهٔ امّ‌ابراهیم»[1] جایی است که مادر حضرت ابراهیم، که در بقیع دفن است، به نام ماریهٔ قبطیه، در آنجا بوده و در واقع بیرونِ مدینه بوده. و این هم به‌خاطر یک مسائلی این‌طور شده؛ اذیت‌ها و حسادت‌هایی که عایشه و یک عده می‌کردند، بالاخره پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم را مجبور کرد که جای او را از آنها جدا کند و بیاورد در همان‌جا کنارِ یک نخلستان اسکان بدهد. و حضرت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اینها را می‌فرستادند و به اینها غذا و این چیزها می‌دادند. «مشربهٔ امّ‌ابراهیم»

---

[1] مَشربه: محل نوشیدن یا آب‌انبار کوچک. (محقق)

قدری با مدینه فاصله دارد؛ یک کمی البته.[1] این هم مستحب است، خیلی خوب است؛ بروید آنجا فاتحه بخوانید.[2] قبر حضرت ماریهٔ قبطیه در همان‌جاست؛ البته یک چهار دیواری [مشخصی] پیدا نیست، ولی قبر آنجاست.[3]

نخلستان‌های بیرون مدینه

مرحوم آقا [علامه طهرانی] توصیه می‌کردند: «اگر انسان وقتی و حالی داشت، برود بیرونِ مدینه، در نخلستان‌هایش بنشیند.» و بداند بسیاری از این نخلستان‌ها از بقایای نخلستان‌هایی هستند که امیرالمؤمنین کاشتند و امیرالمؤمنین خیلی در بیرونِ مدینه [نخل کاشتند] و اینها از همان بقایای آنها آنجا هستند. برود بنشیند و به یاد آن باشد.

اَبیارِ علی

یک جای دیگری هم هست؛ آنجا را هم اگر

---

[1] رجوع شود به الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ج ۸، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۴ و ۱۷۰ ـ ۱۷۴.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۶۰.

[3] رجوع شود به تاریخ معالم المدینة المنوّرة قدیماً و حدیثاً، ص ۱۶۰ و ۱۷۰.

فرصت کردید بروید، خیلی بهتر است: «ابیار علی».[1]

«ابیار» جمع «بئر»[2] است؛ یعنی چاه. امیرالمؤمنین دو سه چاه بیرونِ مدینه کنار مسجد شجره درست کردند. تا مسجد شجره پانصد متر یا سیصد متر فاصله است. که این آبهای شربی که الآن می‌آورند مدینه، مال «ابیار علی» است. قبلاً سنگ داشته و رویش نوشته شده بوده؛ سعودی‌ها سنگ را انداختند در چاه و از بین بردند؛ الآن دیگر نمی‌شود آن چاه‌ها را دید؛ ولی ما سابق می‌رفتیم می‌دیدیم؛ حتی یک دفعه با آقای ... رفتیم، خود چاه‌ها پیدا بود که سه چاه است؛ البته چاه‌های دیگر هم زده‌اند، ولی آن چاه‌هایی که مربوط به امیرالمؤمنین بود مشخص بود. و بعد هم ما با آقا ... رفتیم، آنها [بود،] اما در دو سفر قبل که رفته بودم، دیدم دورش را بسته‌اند؛ ولی منطقه و آن چهاردیواری که آن چاه‌ها آنجاست، می‌شود رفت و دید. علی‌کل‌حال، اگر وقتتان و حالتان کشید، اینجا هم از جاهایی است که جزو خاطرات و جاذبه‌های تاریخی است.

---

[1] جمعِ «بئر»؛ چاه‌ها. (محقق)

[2] چاه. (محقق)

در مدینه خودتان را جای افراد زمان صدر اسلام بگذارید

مرحوم آقا [علامه طهرانی] سفارش می‌کردند که «انسان در مدینه فقط به رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم فکر بکند؛ به وضعیتش، موقعیتش؛ خودش را جای افراد در آن زمان بگذارد، وضعیت [خودش] را [در آن حال‌وهوا] بگذارد.»

حالات آیت‌الله طهرانی در زیارت مسجدالنّبی

در مدینه، انسان تاریخ و واقعیّات صدر اسلام را می‌بیند

من اتفاقاً در همین سفر اخیر، یک ماه، یک ماه و نیم پیش بود که مشرّف [شده] بودیم، شب‌ها در همان صحنی می‌نشستم که گفتم زیر آسمان [و بدون سایه‌بان] بود و قسمت جلو سمت چپ، حرم پیدا بود؛ خیلی این قضیه برای من جالب و مُعجِب بود، که انگار واقعاً این جریاناتی که در سابق پیدا شده، همه مجسّم بود. [می‌دیدم که] این ستون، همان ستونی بود که حضرت زهرا آمد؛ این ستون، امیرالمؤمنین را آوردند که از او بیعت بگیرند؛ این

ستون چه بود... . انگار همین جلوی من، ده‌پانزده‌متری من، بیست‌متری من، این قضایا همه انجام شده بود. برای من خیلی جالب بود که انسان احساس می‌کرد که با تاریخ بستگی دارد، از تاریخ جدا نیست؛ انگار خودش را تصور می‌کرد: «اگر در چنین وضعیتی بودیم، چه می‌کردیم؟»

شما ببینید در زمان رسول خدا، وقتی که پیغمبر از دنیا رفتند [چه اتفاقاتی افتاد]! اصلاً می‌دیدم ها: همین منبری که الآن اینجا هست، پیغمبر روی همین منبر داشت حرف می‌زد؛ روی همین! البته آن موقع منبر [از] چوب بود، ولی الآن سنگ است؛ ولی روی همان‌جا منبر را درست کرده‌اند. همین‌جا حرف می‌زد، همین‌جا توصیه می‌کرد؛ فردایش همه برگشتند و پیغمبر را کنار گذاشتند، رفتند سراغ [طرف]. خب، همین برای انسان چقدر موجب عبرت است. انسان خودش را، وضعش را، جایگاه خودش را بداند.

پیغمبر [که] از دنیا رفت، سه‌چهار نفر با امیرالمؤمنین ماندند! همهٔ اینها که آب وضوی پیغمبر را برمی‌داشتند، می‌بردند، همهٔ اینها سیاهی لشکر

بودند! همهٔ اینها [که] «یا رسول‌الله! جانم به قربانت، جانم به قربانت» درمی‌آوردند! همین‌ها بودند دیگر [که می‌گفتند]: «یا رسول خدا! امر کن؛ فدای تو بشویم، چه بشویم!» این [پیغمبر] دیروز از دنیا رفت، فردا رفتید سقیفه و با آن افراد بیعت کردید! این چیزی است که دیگر انسان دارد می‌بیند.

این را می‌خواهم بگویم: در مدینه، انسان تاریخ را دوباره می‌بیند، واقعیات را دوباره می‌بیند، و احساس می‌کند که در آن زمان بوده است؛ یعنی زمان را کنار می‌گذارد و ۱۴۰۰ سال جلو می‌رود؛ [باید] خود را در جای اینها قرار بدهد و بفهمد و بداند و زندگی و حال خود را بر آن اساس قرار بدهد؛ حق هرجا هست همان‌جا برود، ولو تعداد کم باشد. به زیادی جمعیت نگاه نکند ولو مالامال باشد. نگاه کند ببیند حق کجاست، بلند شود برود همان‌جا؛ [برایش فرق نکند که] دور این حق را دو نفر گرفته‌اند، یک نفر گرفته‌اند یا اصلاً هیچ‌کس نیست!

من در این جریان، وقتی که بالعیان دیدم، مسائل مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌الله‌علیه و مطالبی

که بعد اتفاق می‌افتاد، همه را دقیق منطبق کردم، دیدم: «آهان! این عمل آنها این است! این عمل اینهاست؛ آن کار آنها...» همه‌اش بر سر ما آمد، همه‌اش برای ما آمد! یک‌به‌یک برای ما [اتفاق افتاد]!

امیرالمؤمنین را آوردند به این ستون، شمشیر بالای سرش گذاشتند. عمر [گفت]: «باید با ابوبکر بیعت کنی.» امیرالمؤمنین می‌گفت: «روی چه حساب من بیعت کنم؟ آخر این مرجع تقلید من است؟! (حضرت آیت‌اللهِ فلان، رساله دارد. این که دستِ چپ و راستش را نمی‌شناسد!) چرا بیایم تقلید کنم؟! [برای] چه بیایم؟ آیا از پیغمبر دستخط دارد که من بیایم بیعت کنم؟ آیا عید غدیر پیغمبر او را نصبش کرده؟ آیا...؟» همه‌اش: «نه، نه، نه، نه، نه!» پس آخر به چه [دلیل]؟! [آنها می‌گفتند:] «هیچ! ما می‌گوییم باید بشود!»

یعنی امیرالمؤمنین همهٔ این حرف‌ها را زده بود به همین مضمون، که: «من چه کنم آخر؟ من با این روی چه حسابی [باید بیعت کنم]؟» [آنها می‌گفتند:] «ما حساب و کتاب سرمان نمی‌شود؛ ما حساب و کتاب نمی‌فهمیم؛ باید با این بیعت کنی!»

[امیرالمؤمنین می‌گفت:] «این از من اعلم است؟ اعلم که هیچ!» می‌گوید: «آیا پدر من است؟!» تازه از پدر هم نباید تقلید کرد و [و با او] بیعت کرد؛ انسان باید به پدر احترام بگذارد؛ رعایت ادب و اطاعت و اینها [به‌جای خود، اما] نه اینکه انسان در مسائل دینی و اینها از پدرش تقلید کند. ﴿وَإِنْ جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾![1]

[آنها می‌گفتند:] «نه! باید بیعت کنی!»

ـ اگر بیعت نکنم چه می‌کنید؟

ـ می‌کُشیمَت! دربه‌درت می‌کنیم! فلان می‌کنیم! پدرت را درمی‌آوریم![2]

من دیدم: اِ، اِ، اِ! آقا! تمام اینها یک‌به‌یک انجام می‌شد! [به من گفتند:] «باید با فلانی بیعت کنی!» [گفتم:] «روی چه حسابی بیعت کنیم؟! روی چه حسابی؟!» به من نامه دادند: «شما واجب است شرعاً موبه‌مو همهٔ اوامر و همهٔ نواهی [را انجام دهی]!» آن

---

[1] سورهٔ عنکبوت (۲۹) آیه ۸. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۲۵:
«و اگر پدر و مادر با تو (ای انسان) سخت بگیرند که به من (که خدای تو هستم) شرک بیاوری آن‌گونه شرکی که مبدأ و اساس علمی و یقینی ندارد، نبایستی از آنها اطاعت کنی!»

[2] . رجوع شود به الإمامة و السّیاسة، ج ۱، ص ۲۸ ـ ۳۳.

آقای شیخِ کذایی در نامهٔ ۲۸صفحه‌ای [برای من نوشته بود]: «شما شرعاً واجب است موبه‌مو [همه را انجام دهی]!» التفات می‌کنید؟! آخر روی چه حسابی؟! [گفتند:] «باید اطاعت کنی!» [گفتم:] «روی چه حسابی باید اطاعت کنیم؟ آیا ایشان مرجع تقلید من است؟!» نیست! نیازی به چشم‌بندی که نیست. آیا ایشان پدر من است؟! پدر من که از دنیا رفت، جنازه‌اش هم که آنجاست؛ این هم که نیست! آیا ایشان اعلم است؟! که خدا می‌داند! چه می‌دانم؟! آیا ایشان از آقا دستخط دارد که «أیّها النّاس، بعد از من همه باید از او اطاعت کنید، همان‌طوری که از من اطاعت می‌کردید»؟! این هم که نیست؛ آخر چه [دلیلی دارد از او اطاعت کنم]؟!

می‌گویند: «ما هیچ سرمان نمی‌شود! یا بله، یا ما فلان می‌کنیم، ما چه می‌کنیم، ما کذا می‌کنیم، ما طرد می‌کنیم، ما سلام نمی‌کنیم، ما فحش می‌دهیم، ما تهمت [می‌زنیم]!» عجب! این بود؟! این دین خدا بود؟!

خود ایشان نامه داده دیگر؛ این [نامه را] که کسی دیگر نداده: «باید از من اطاعتِ بدون قید و شرط

کنی!» من با خودم فکر می‌کردم: «خدایا، تمام شد؟! همه‌چیز با رفتن یک نفر تمام شد؟» آخر أیّها النّاس، بالاخره من هم وجدان دارم، من هم عقل دارم؛ نمی‌گویم عقلم از شما بیشتر است. یک راه به من نشان بدهید؛ بالاخره من هم دلم برای دینم می‌سوزد، من هم فردای قیامت [باید پاسخ بدهم].

این حرف‌هایی که به شما می‌زنم، این حرف‌ها را به همهٔ اینها زده‌ام! فقط خدا می‌داند. یک دفعه هم به والده گفتم: «شما که دلتان برای من می‌سوزد، یک راه نشان بدهید آخر! همین‌طور ندید [و کورکورانه تبعیت کنم]؟!» هیچ! همین‌طور به من نگاه می‌کنند! ای بابا! خب بسیار خب، شما درست، شما بر حق، قبول؛ خب بالاخره یک راه نشان بدهید، من هم قبول کنم. شما راه نشان بدهید؛ اگر قبول نکردم، هر کاری خواستید بکنید. من و امثالِ من چه فرقی می‌کند؟ [می‌گویند:] «نه، خب حالا که [فلانی تابع ما] نیست، اعتنا نمی‌کنیم، سلام نمی‌کنیم، حرف نمی‌زنیم!»

از تاریخ باید برای تصحیح مسیر و فکر توشه

بگیرید

اینجا انسان برمی‌گردد [می‌بیند]: هان! تمام تاریخ یک واقعیتِ مستمر است، یک واقعیتِ ممتد؛ یک تکه‌اش زمانِ امیرالمؤمنین بود، یک تکه‌اش بعد؛ الآن هم یک تکه‌اش است؛ همین است، یک واقعیت است؛ این واقعیتِ مستمر دارد می‌آید جلو.

اینها مسئله است؛ اینکه من دارم خدمتتان می‌گویم، نمی‌خواهم سخنرانی کنم؛ می‌خواهم بگویم: می‌روید آنجا استفاده کنید؛ یعنی الگو بردارید؛ از آن قضایا بیایید برای حرکتتان، برای سیرتان و برای تصحیحِ مسیر و فکرتان توشه بگیرید.

واقعاً برای من عجیب بود. به‌خصوص مسئلهٔ مدینه خیلی عجیب است ـ حالا مکه برای خودش حسابی دارد ـ برای من خیلی عجیب بود، خیلی؛ چطور می‌شود؟! این چه دستگاهی است؟! این چه قِسمی است؟! بعد دیدم: نه، همین است؛ واقعیت همین است. همین مردم که دیروز به حرفِ پیغمبر [گوش می‌دادند و به] منبرِ پیغمبر داشتند نگاه می‌کردند، همین مردم فردایش بلند شدند دیدند:

«اینها دارند جایی می‌روند!»

ـ کجا دارند می‌روند؟

ـ می‌رویم سقیفه.

ـ ما هم راه بیفتیم برویم!

[عجب!] تو با خودت یک دقیقه فکر نکردی: «پس حرفِ دیروزِ پیغمبر چه شد»؟! [با] همین [استدلال رفتی که] «مردم دارند می‌روند، ما هم می‌رویم»!؟

ـ چون مردم دارند می‌روند، ما هم می‌رویم!

ای بابا؛ عینِ همین قضیه، اصلاً بدون کم‌وزیاد! آن آقایی که در اصفهان به من می‌گوید: «آقای آقا سید محسن، این زبان و این قلمی که همان زبان و قلم آقاست، شما [اگر] این قلم را و زبان را بیکار بگذارید، خدا از شما نمی‌گذرد»، همین [شخص] یک هفته بعد به من می‌گوید: «حقه‌باز! دروغ‌گو!» خب، این حرف، حرفِ تو بود یا نبود؟! حالا «من» یا «امثال من» تفاوت نمی‌کند؛ حالا هرکسی! آقای کذا، تو این حرف را زدی یا نزدی؟ این که به گوشِ من خورد! گوشِ ما که عوضی نشنید!

با رفتن یک خانم از مشهد به اصفهان، همان خانمِ ... و صحبت کردن در یک مجلس، آقا می‌گوید: «ای کاش آن چیزهایی که شما می‌دانستید، ما از قبل می‌دانستیم!» تو بلند نشدی نیم‌ساعت بیایی قم، بگویی: «آقا، من از ایشان این مطالب را شنیدم؛ نظر شما نسبت به این مطالب چیست؟» همین‌طوری شروع کردید رفتید به آن سقیفه؛ ببینید، یک واقعیت است؛ تو بیا از من بشنو، بعد به صورت من ... بینداز! بیا بشنو! من که درِ خانه را نبستم؛ تو که این حرف‌ها را از آن خانم شنیدی، بگو: «آقای آسید محسن، ما این حرف‌ها را از این شنیدیم؛ نظر شما چیست؟» خب من نظر خودم را می‌گویم؛ بگویید: «بسیار خب؛ ما نظر شما را قبول نداریم.» عیب ندارد!

همین‌طوری دیدم: آقا، تاریخ تکرار شد؛ تکرار شد، تکرار شد، تکرار شد؛ موبه‌مو آمد جلو، آمد جلو؛ گریبان ما را گرفت، گریبان همه را گرفت؛ [گریبان] آنها را گرفت، اینها را گرفت؛ همه را [در بوتهٔ امتحان] گذاشت: «هان! بفرمایید امتحان! بفرمایید امتحان!» خیال کرده‌اید فقط همین‌طور

بنشینید روضه بخوانید، عمامه درست کنید، بالای منبر بروید؟ خودت بیا جواب بده؛ آقایی که تو داری در اصفهان منبر می‌روی، در جای دیگر منبر می‌روی، با این واقعه تو چه برخوردی کردی؟! خود جنابعالی چه برخورد کردی؟! آقای آشیخِ کذایی که داری می‌گویی: «حق با آقای سید محسن است»، اما می‌روی یک طورِ دیگر می‌گویی، چه شد؟! تو هم که عینِ جنابِ انس بن مالک شدی!

تو که [مثل] انس بن مالک آمدی قبل از پیغمبر گفتی: «من از علی این را دیدم»، چرا وقتی که علی آمد تو را به شهادت طلبید، خفه شدی، لال شدی، صدایت درنیامد؟![1] چرا؟ نه... همین!

اما یک‌دفعه دیدیم چند تا هم این وسط همهٔ اینها را می‌زنند کنار؛ می‌گویند: «آقا، هرچه که هست، هست؛ یا علی، هرچه می‌خواهد بشود، بشود.» سلمانی، ابوذری، مقدادی، محمد بن ابی‌بکری، عمار یاسری؛ اینها می‌ایستند. لذا امیرالمؤمنین

---

[1] . رجوع شود به الإرشاد، ج ۱، ص ۳۵۱؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۲، ص ۳۳۸.

می‌گوید: «**لا تَسْتَوْحِشوا في طريقِ الهُدى لِقِلَّةِ أهلِهِ**»[1]؛ هیچ‌وقت در راهِ هدایت، به‌خاطر کم‌بودنِ افراد، وحشت نکنید.»

هرگاه اکثریتی را دیدید، حرف گروه اقلیّت را بررسی کنید

اصلاً این یک معیار: «هرجا دیدید افراد کم هستند، بروید بنشینید»؛ اصلاً این خودش یک معیار است! من نمی‌گویم کورکورانه بروید، ولی این را به‌عنوانِ یک ملاک در نظر بگیرید: «چرا این افراد در مقابلِ آن جلسه کم‌اند؟» چون قرآن می‌گوید: ﴿أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾[2]، ﴿أَكْثَرُهُمْ لا يَشْعُرُونَ﴾[3]؛ همه‌اش اکثریت. پس اگر ما یک جا دیدیم یک اکثریتی هست و یک اقلیت، آن زنگ خطر برای ما به صدا دربیاید؛ برویم ببینیم آن اقلیت چه می‌گوید؛ کورکورانه نه ها؛ [بلکه] برویم به‌عنوانِ یک نقطهٔ

---

[1] . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۱۹.

[2] . سورهٔ مائده (۵) آیه ۱۰۳؛ سورهٔ عنکبوت (۲۹) آیه ۶۳.

[3] . سورهٔ أنعام (۶) آیه ۳۷:
﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾
سورهٔ یونس (۱۰) آیه ۶۰:
﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ﴾

قابل اتکا ببینیم آن اقلیت چه دارد می‌گوید؛ چرا آن اقلیت از آن اکثریت فاصله گرفته است؟

الان شما نگاه کنید سنی‌ها اکثرند یا شیعه؟ سنی‌ها سه برابرِ شیعه‌اند دیگر. آنها اکثریت‌اند؛ در شیعه‌ها آنهایی که وابسته به مکتبِ حق‌اند، چقدرند؟ همین‌طوری مرتباً یکی‌یکی سَرَند کنید، سرندها را رد کنید، می‌رسید به تهِ قضیه. می‌بینید هان! این برای چیست؟ برای همین است؛ اکثریت همیشه در... و اینها مهم است!

مهم‌تر از زیارت ظاهری آن است که زائر خود را در حوادثِ تاریخیِ مدینه بسنجد

نمی‌دانم در [جلسات] عنوان بصری بود یا [برای] دوستانی [که] می‌خواستند کربلا بروند این مسئله را مطرح کردم: «رفتن به عمره و زیارتِ قبرِ پیغمبر و اینها، یک بُعدش این است که انسان برود زیارت کند؛ بُعد مهم‌تر این است که انسان خود را در آن جایگاه قرار دهد.» موسی بن جعفر یک روز در همین مدینه بود. امام حسین علیه‌السلام یک روز در همین مدینه بود، راه می‌رفت، با مردم صحبت

می‌کرد. ما اگر آن موقع بودیم چه می‌کردیم؟ ما اگر آن موقع بودیم چه عکس‌العملی نشان می‌دادیم؟ چه نحوهٔ ارتباطی [داشتیم]؟ اینها چوب‌هایی است که ما می‌توانیم در نفسِ خودمان وارد کنیم و تنبیه کنیم و مسیرِ خودمان را بتوانیم مشخص کنیم.

برخی اعمال مستحب مسجدالحرام

بهترین عمل در مکه طواف است

راجع‌به مدینه، این مسائل هست. [در مقایسه با مدینه] مکه جای خاصی ندارد. بهترین عمل در مکه طواف است؛ انسان هرچه می‌تواند طواف کند؛ مدام طواف کند؛ بیاید دو رکعت نماز بخواند؛ نماز مستحبی هم لازم نیست پشت مقام ابراهیم [باشد]؛ برود جای دیگر هم [بخواند اشکالی ندارد]. مرتّباً طواف کند. بعضی از طرف گذشتگان طواف می‌کنند: پدر، مادر، ائمه، و...؛ حالا انسان به نیتی هم طواف نکرد، خود همین طوافِ مستحبی [بدون نیّتی خاص] طواف [کاملی] است. بهتر است انسان به‌جای نماز، مدام طواف کند؛ یعنی چطور نماز مستحب است [که] انسان هرچه [می‌تواند] بیشتر بخواند؟ [همان‌طور] در مسجدالحرام بهتر است

انسان دائماً طواف کند.[1] روزی دو دفعه، سه دفعه، چهار دفعه، ده دفعه؛ اصلاً طواف عجیب است؛ [اگر] انسان طواف کند، هرچه می‌گذرد احساس می‌کند قضیه بهتر شده، مسئله محکم‌تر شده؛ و این خیلی عجیب است.

قرائت قرآن در مسجدالحرام باشد

بهتر است انسان قرآنش را در مسجدالحرام بخواند. اگر نماز شب هست، در همان مسجدالحرام بخواند و نماز شب را تقسیم کند، و به‌جای سوره، یکی‌دوسه صفحه از قرآن بخواند؛ با صدا هم بخواند.

نگاه به کعبه عبادت است؛ چشم از کعبه برندارید

نشستن روبه‌روی کعبه و نگاه کردن به خود کعبه عبادت است. [اگر] برای نماز و قرآن حال ندارید، بنشینید فقط به کعبه نگاه کنید. خود نگاه کردن به

---

[1] سنن الدّارمی، ج ۲، ص ۴۴:
«عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم: **"الطّوافُ بالبیتِ صلاةٌ إلاّ أنّ الله أباح فیه المنطقَ فمَن نطَق فیه فلا ینطق إلا بخیرٍ."**»

کعبه عبادت است؛ چشم از کعبه برندارید.[1]

توضیحاتی دربارهٔ چند مکان مهم مکه

مستجار

جایی هست آنجا به نام مُستجار. درست روبه‌روی [درِ کعبه است]؛ اگر این در [کعبه] باشد، این‌طرف [در ضلع مقابلش، مستجار] است. نزدیک حجر یمانی، در آنجا جایی است که کعبه شکافته شده و فاطمه بنت‌اسد از آنجا وارد شده.[2] مستحب است آنجا را انسان ببوسد و شکم و سینهٔ خودش را به آنجا بمالد.[3] البته نمی‌گذارند؛ ولی اگر آدم

---

[1] المحاسن، ج ۱، ص ۶۹:

«عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ عليه‌السّلام قَالَ: **"قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السّلام: إِذَا خَرَجْتُمْ حُجَّاجاً إِلَى بَيْتِ اللَّهِ فَأَكْثِرُوا النَّظَرَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ فَإِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ وَ عِشْرِينَ رَحْمَةً عِنْدَ بَيْتِهِ الْحَرَامِ سِتُّونَ لِلطَّائِفِينَ وَ أَرْبَعُونَ لِلْمُصَلِّينَ وَ عِشْرُونَ لِلنَّاظِرِينَ."**

وَ فِي رِوَايَةِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صلّى الله عليه و آله و سلّم قَالَ: **"النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ حُبّاً لَهَا يَهْدِمُ الْخَطَايَا هَدْماً."**

... عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ عليه‌السّلام: **"مِنْ أَيْسَرِ مَا يَنْظُرُ إِلَى الْكَعْبَةِ أَنْ يُعْطِيَهُ اللَّهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَ يَرْفَعُ لَهُ دَرَجَةً."**»

الكافی، ج ۴، ص ۲۴۰:

«عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ عليه السّلام قَالَ: **"مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لَمْ يَزَلْ تُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَ تُمْحَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَنْصَرِفَ بِبَصَرِهِ عَنْهَا."**

... عن حَريزٍ عن أبي عبدِ اللهِ عليه السّلامُ قال: **"النَّظَرُ إِلَى الكعبةِ عِبادةٌ و النّظرُ إلى الوالدينِ عبادةٌ و النّظرُ إلى الإمامِ عبادةٌ."** وَ قَالَ: **"مَن نَظَرَ إلى الكعبةِ كُتِبَت لَه حَسَنَةٌ و مُحِيَت عنه عَشرُ سَيِّئاتٍ."**

... عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ عليه‌السّلام قَالَ: **"مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ بِمَعْرِفَةٍ فَعَرَفَ مِنْ حَقِّنَا وَ حُرْمَتِنَا مِثْلَ الَّذِي عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا وَ حُرْمَتِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ كَفَاهُ هَمَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ."**»

[2] رجوع شود به معانی الأخبار، ص ۶۲؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۷۰۶.

[3] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ ـ ۳۴۹؛ الزّبدة الفقهیّة فی

توانست، از دست اینها [راحت بود و] دید چشمشان یک طرف دیگر است [انجام بدهد]. خلاصه شما که جوان [هستید،] زود می‌توانید برسید. [استلام] کردن آنجا خیلی مستحب است. خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم به ما خیلی توصیه می‌کردند. اصلاً دأبشان این بود که همیشه مقابل مستجار می‌نشستند؛ تقریباً یک مقداری عقب‌تر [از] آنجا که طواف می‌کنند می‌نشستند؛ آنجا بودند. نماز و قرآنشان را مقابل مستجار می‌خواندند.

حِجرِ اسماعیل و ناودان طلا

و مطلبِ دیگر در آنجا حجر اسماعیل است. حجر اسماعیل خیلی عظمت و مقام دارد. خوب است انسان که هر روز آنجا می‌رود، دو رکعت نماز هم در حجر اسماعیل بخواند.[1] دعا در آنجا مستجاب است. ناودان [طلا] در همان حجر اسماعیل [قرار

شرح الرّوضة البهيّة، ج ۳، ص ۴۰۶.

[1] رجوع شود به الكافی، ج ۴، ص ۲۱۴؛ الفقه المنسوب إلى الإمام الرّضا عليه السّلام، ص ۲۲۲؛ وسائل الشّيعة، ج ۵، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ و ج ۱۳، ص ۳۳۴ و ۳۳۵ و ج ۱۴، ص ۳۴۶.

دارد].[1] مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «من همیشه در آنجا می‌رفتم و دعا می‌کردم.» کنار کعبه می‌ایستادند و دعا می‌کردند و بعد آنجا دو رکعت نماز می‌خواندند؛ این دو رکعت نماز در حجر اسماعیل فراموش نشود. سیزده نفر از انبیا در آن حجر اسماعیل مدفون هستند.[2]

قبرستان ابوطالب

مطلبِ دیگر [اینکه] یک قبرستانی نزدیک پل حجون است، که قبرستانِ ابوطالب است، و در آنجا جایی است که کفارِ قریش سه سال پیغمبر را محبوس کردند و در آن سه سال، خیلی هم بر پیغمبر سخت گذشت. در آنجا حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها از دنیا رفت و حضرت عبدالمطلب در آنجا از دنیا رفت. قبر حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب هم در همان‌جاست، و بسیاری از افراد دیگر، حتی بعضی دخترانِ پیغمبر در آنجا دفن

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۵؛ الفقه المنسوب إلی الإمام الرّضا علیه‌السّلام، ص ۲۲۲.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰ و ۲۱۴.

هستند.[1]

جبل الثّور

جای دیگری که هست، کوهی است [که] به آن «جبل‌الثور» می‌گویند. الآن هم اگر انسان به ماشین [کرایه] بدهد، معمولاً افراد را می‌برند. غارِ کوه ثور، غاری بوده که وقتی که کفار پیغمبر را تعقیب می‌کردند، حضرت به‌اتفاقِ ابی‌بکر به آنجا رفتند و در آنجا مخفی شدند. اگر حالی داشتید بروید.[2]

غار حراء

و مهم‌تر از همهٔ اینها غارِ حراست، که الآن دیگر متصل به مکه است، که برای خودش حکایاتی دارد. اگر می‌خواهید بروید، بهتر است [وقت] اذان، نمازِ صبح را [که] می‌خوانید حرکت کنید، که در خنکی بتوانید بروید و هوا گرم نباشد؛ مخصوصاً [در بهار و تابستان که] هوا خیلی گرم است، و گرما ممکن است اذیت کند. آرام‌آرام هم بروید. آنجا در خودِ

---

[1] رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۸۴ و ۲۲۹ ـ ۲۳۷ و ۴۰۶؛ الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱٦۲ ـ ۱٦٤.

[2] رجوع شود به الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ البدایة و النّهایة، ج ۳، ص ۱۷۵ ـ ۱۹۱.

غار بنشینید و دو رکعت نماز بخوانید؛ بعد اگر خواستید، مقابلِ غار جایی هست که بیایید در آنجا بنشینید و از آن دور، مسجدالحرام پیداست، حتی کعبه هم برای افرادی که چشمشان تیز است پیداست. آن هم خب عظمت دارد.

محل ولادت رسول خدا

نمی‌دانم آنجا بتوانند شما را راهنمایی بکنند یا نه؛ کنار صفا یک مکتبه‌ای درست کرده‌اند؛ یک ساختمان است، خیلی بزرگ هم نیست؛ سه‌چهار [طبقه است]؛ مکتبةُ العامة یا چیزِ دیگر. آنجا محل تولدِ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. در آنجا چیزی ننوشته‌اند که [محل تولد حضرت] اینجاست؛ ولی کنارِ صفا بروید، در خیابان که همان مکتبه واقع شده است، آنجا محلّ خانهٔ حضرت آمنه بوده و پیغمبر در آنجا به دنیا آمده است.

مسجد جن

در کنار بازار ابوسفیان مسجدی هست [که] به آن مسجدالجن می‌گویند. اینجا جایی بوده که سورهٔ جن نازل شده و طایفهٔ جن آنجا به پیغمبر ایمان آوردند. کنارِ بازارِ ابوسفیان مشخص است؛ اگر

بروید، ببینید.[1]

دیگر مکه [جای] خاصی ندارد، غیر از همان که عرض کردم. [قرائت] قرآن در مکه خیلی مستحب است، خیلی. لذا تأکید شده است.[2]

نکات دیگری دربارهٔ مکه

سعی کنید اغلب اوقات، مخصوصاً شب‌ها را در مسجدالحرام بگذرانید

سعی کنید اغلبِ اوقاتتان، مخصوصاً شب‌ها را در حرم بگذرانید. شب‌ها تا صبح خیلی حال‌وهوایی دارد؛ خیلی! چون در روز هوا گرم است و نمی‌شود در [حرم] بود، مگر انسان زیر طاق برود؛ ولی شب نه. دیگر نمازتان را هم همان‌جا بخوانید، دعایتان را هم همان‌جا بخوانید؛ کاری کنید [که] در روز استراحت کنید، شب را بیدار باشید. اصلاً آنجا شب تا صبح همهٔ مغازه‌های اطراف [مسجدالحرام] باز است. [اگر] خسته شدید، بروید بیرون، یک

---

[1] رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۹؛ جامع البیان، ج ۲۶، ص ۲۱ و ۲۲؛ الکشف و البیان، ج ۹، ص ۲۰؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۴۰ و ج ۱۰، ص ۵۵۴؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۱، ص ۴۷.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۰ و ۴۰۳.

آب‌پرتقالی، آب‌میوه‌ای، چیزی [بخورید و] دوباره برگردید. بهتر است شب‌های مسجدالحرام را خیلی قدر بدانید. حتی بعضی از دوستانِ ما آنجا بودند، اصلاً دیگر در مسافرخانه و هتل نمی‌رفتند! همان‌جا در مسجدالحرام [می‌ماندند]. اصلاً درِ مسجدالحرام را نمی‌بندند؛ همیشه باز است. طبقهٔ دوم هم می‌گذارند افراد بروند؛ البته طبقهٔ بالا را الآن نمی‌گذارند. بعضی از دوستان این‌طور که تعریف می‌کردند دیگر همان‌جا می‌خوابیدند! همهٔ وقتشان را در این یک هفته در مسجدالحرام می‌گذراندند.

غلبهٔ جلال خداوند در مکه، انسان را از تعلقات خارج می‌کند

این شمه‌ای بود از آنچه که آنجا هست. آنجا واقعاً انسان احساس می‌کند در روی زمین قرار ندارد! بعد از اینکه بیاید، متوجه می‌شود که در عالَمی [به سر برده] که اصلاً گویا در عالَم و روی زمین به حساب نمی‌آمده است!

مکه را خیلی مغتنم بدانید. در مکه عظمت و جلال خدای متعال غلبه دارد؛ آن جلال و عظمت است که قلب و دل انسان را می‌گیرد؛ او را در آنجا

از تعلقات بیرون می‌آورد؛ همهٔ تعلقات را خارج می‌کند.

بسیاری از بزرگان سالیانی از سلوکشان را در مکه گذرانده‌اند

به‌خصوص گذراندنِ وقت در مسجدالحرام، برای خودش حکایت و داستانی دارد که خیلی تأکید شده است. بسیاری از بزرگان بودند که سالیانِ سال از سلوکشان را در مکه گذرانده بودند؛ امثالِ محیی‌الدین، سَرِیِ سَقَطیِ بغدادی و ابراهیم ادهم و ذوالنّونِ مصری و ابن‌فارض، مرحوم سید مهدی بحرالعلوم، قاضی نورالله شوشتری و شهیدِ اول.[1] خلاصه جایی است که اگر برای ما ممکن بود واقعاً [من به آنجا می‌رفتم]. حتی یک‌وقتی بعد از فوتِ مرحوم آقا [علامهٔ طهرانی] به سرمان زد که خلاصه برویم در مکه [و] آنجا [مقیم شویم]. مقدماتش هم توسط بعضی از افراد تا حدودی فراهم شد؛ قرار بود

---

[1] رجوع شود به الفتوحات المکّیة (۴ جلدی)، ج ۱، ص ۹ و ۹۸ و ج ۴، ص ۱۲؛ ترجمان الأشواق، ص ۱۱؛ تذکرة الأولیاء، ص ۹۰ ـ ۹۴؛ طبقات الصّوفیة، سلمی، ص ۳۵؛ دیوان ابن‌فارض، ص ۵ و ۶.

پیگیری شود که دیگر ما منصرف شدیم. قرار بود که برویم در آنجا و دیگر در همان‌جا باشیم. تقریباً من یک سال بعد از فوتِ مرحوم آقا می‌خواستم از ایران بروم بیرون و دیگر ایران نباشم؛ ولی خب علی‌کل‌حال تکلیفمان نبود. خلاصه مکه جایی است که این بزرگان احساس نیاز می‌کردند که می‌رفتند. چنین جای [مهمی] است. واقعاً احساسِ نیاز می‌کردند؛ و [اینکه] چه می‌دیدند؟ چه اثراتی داشت؟ [چه چیزی] متوجه می‌شدند؟ دیگر باید از خودشان پرسید. این را باید خیلی مغتنم شمرد، مخصوصاً وقوف در مسجدالحرام را، که اثراتِ بسیار عمیقی در انسان باقی می‌گذارد.

دیگر مساکین و فقرا و بیچاره‌ها را هم طبعاً آن ته‌ِ ته‌های قضیه [از یاد نمی‌برید]؛ گفت:

«اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک *** از آن گناه که نفعش رسد به غیر چه باک؟!»[1]

پاسخ به چند سؤال

۱. در آنجا چه عملی به نیابت از والدین مناسب است؟

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۹۹.

سؤال: اگر مکه برویم برای پدر و مادرمان بخواهیم زیارت کنیم، چه باید بکنیم؟

جواب: آنجا می‌توانید به‌جایشان طواف کنید. یا اینکه وقتی مدینه به زیارت رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌روید، در آنجا آنها را هم در نظر بگیرید؛ ثوابش می‌رسد.

سؤال: ...[1]

جواب: نماز تحیت.

سؤال: آن‌وقت عمرهٔ مفرده هم طواف نساء دارد؟

جواب: بله.

سؤال: عمرهٔ مفرده؟

جواب: بله.

سؤال: حجّ تمتع هم [طواف نساء] دارد؟

جواب: بله.

سؤال: این طواف‌هایی که فرمودید مرتب در روز طواف کند، این همان حالت هفت شوط، هفت دوره، از همانجا، به همان کیفیت؟

جواب: بله، اینها همه مستحب است.

---

[1] سؤال نامفهوم است. (محقق)

۲. تکرار عمره در مدت کمتر از یک ماه جایز است؟

سؤال: اینکه مردم می‌روند تنعیم و [دوباره] مُحرِم می‌شوند و می‌آیند طواف می‌کنند، این حالت‌ها مثلاً این‌طور [مستحب] نیست؟

جواب: انسان در یک ماه، دو عمره نباید انجام بدهد؛ یعنی بین دو عمره، کمتر از یک ماه نباید باشد. البته اگر انسان در یک ماه عمره انجام بدهد و بعد وارد ماه بعد بشود، باز اشکال ندارد انجام بدهد؛[1] اما الآن مردم می‌روند تنعیم. تنعیم یک محل احرام است؛ افرادی که اهل خود مکه هستند، [در] مسجد تنعیم برای عمره احرام می‌بندند، و همین‌طور افرادی که از مکه خارج نشده‌اند، آنها هم می‌توانند بیایند از تنعیم احرام ببندند. تنعیم الآن دیگر متصل به مکه شده و در واقع جزو مکه به حساب می‌آید. یک مسجدی است، خیلی معظّم، خیلی بزرگ، و وسایل

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ٤٥٨:

«و رَوىٰ علیُّ بنُ أبِی‌حَمزَة عن أبی‌الحَسنِ موسىٰ علیه السّلام، قالَ: **"لِکُلِّ شَهرٍ عُمرةٌ"**. قالَ: فقلتُ له: أ یَکونُ أقَلَّ مِن ذلکَ؟ قالَ: **"لِکُلِّ عَشرةِ أیّامٍ عُمرةٌ."**»

هم‌چنین رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۷ ـ ۳۱۰.

تنظیف و اینها همه را دارد؛ و اگر می‌شد [که در دو ماه انجام دهید، شما هم می‌توانستید]؛ شما که بعید است؛ شما در رجب [آنجا] هستید.

سؤال: بله، اگر اول می‌رفتیم، چرا در نه روز دوباره... ؟

جواب: الآن چون در رجب هستید، شما بیشتر از یک عمره نمی‌توانید انجام دهید؛ ولی الآن افراد می‌روند و هر روز [مُحرم می‌شوند، که این صحیح نیست].

سؤال: محلی ندارد دیگر.

جواب: بله.

سؤال: طواف آنها هم طواف مستحبی است دیگر.

جواب: بله، خدا می‌گوید این‌طوری کنند دیگر.

۳. نیّت نمازی که بین محراب و منبر پیامبر خوانده می‌شود چیست؟

سؤال: نمازی که بین محراب و منبر [پیامبر در مدینه فرمودید، همان] نماز تحیت است دیگر؟

جواب: نماز تحیت است، نماز برای رسول خدا.

سؤال: در همان جا نماز، نمازِ...؟

جواب: بله، تحیت.

۴. در هنگام طواف چه دعایی کنیم؟

سؤال: در هنگام طواف چه دعایی کنیم؟

جواب: این دعا در همان‌جا هست؛ دعایی هست که **«اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ عَمَلِي وَاقْبَلْ تَوْبَتِي»**، برای دعای بعد از طواف است. و اگر هم [این دعا را] نکردید، نکردید؛ چیز خاصی نیست؛ ضرورتی ندارد.[1]

مستحب است بعد از طواف، اعتقادات خود را به حجرالاسود عرضه کنید

آنچه که هست، یک مسئله است که در روایات هم به آن تأکید شده، راجع به حجرالاسود است [و آن] این مسئله هست: «مستحب است انسان بعد از تمام شدن طواف، در مقابل حجرالاسود بایستد و تمام اعتقادات خودش را به حجرالاسود عرضه کند و حجرالاسود را شاهد بگیرد که این اعتقادات را حفظ کند و در روز قیامت شهادت بدهد»؛[2]

---

[1] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۱۵ و ۳۳۳ ـ ۳۳۶ و ۳۴۵ ـ ۳۴۹ و ۴۳۹.

[2] رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۱۳ ـ ۳۲۲ و ج ۱۴، ص ۲۸۷.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم آمدند در مقابل حجرالاسود و فرمودند: «شهادت می‌دهم که تو می‌بینی و می‌شنوی و هرچه را به تو بگویند، در خود حفظ می‌کنی.»[1] این یک سنگ عجیبی است که خصوصیات عجیبی دارد. مستحب است که انسان این کار را انجام بدهد.

ما هم این کار را کردیم؛ منتها خب ما بلد نبودیم چه بگوییم؛ ما رفتیم گفتیم: «هرچه اولیا به تو گفته‌اند، ما هم همان [را می‌گوییم]! هرچه بزرگان [و] ائمه گفتند، پای ما هم بنویس؛ ما هم همان را می‌گوییم!» دیگر خودمان را از حساب و کتاب و بیان و تفسیر عقاید راحت کردیم! این هم خیلی مهم است؛ و در روایت داریم که در روز قیامت در موقع حساب حجرالاسود می‌آید شهادت می‌دهد که این بنده، عقاید خودش را این‌طور به من گفت. اما آن دعا در همان [کتب ادعیه] هست؛ دعای مختصری است [که] وارد است؛ مسئله فقط همین است.

---

[1] رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۲، ص ۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۸۸، به نقل از شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

۵. مقلّدانِ مراجعی که مسجد شجره را محدودهٔ کوچکی می‌دانند، چطور مُحرِم شوند؟

سؤال: حاج‌آقا، آنجا یک کاروان‌هایی هستند، می‌گویند آقاهایی که زودتر از خانم‌ها مُحرِم شوند باید [در تقلید] به یک عالِمِ دیگری برگردند؛ از مسجد که بیرون آمدند، دوباره برگردند به عالِمِ خودشان!

جواب: متوجه نشدم!

سؤال: آقای بهجت هستند؛ با بقیهٔ آقایان در این قضیه مُحرِم شدن یک اختلافاتی دارند؛ می‌گویند باید نظراتتان را عوض کنید چون عملاً قابل اجرا نیست؛ بنابراین در آن لحظه از یک نفر بری شوید، نظرتان را از این مجتهد برگردانید به یک مجتهد دیگر، بعد که آن تمام شد، باز برگردید به همان مجتهد اول که بتوانید عمل را درست انجام بدهید؛ چون مثلاً مقدور نیست!

جواب: خب چرا مقدور نیست؟! مثلاً چرا؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: چه اشکالی دارد؟

سؤال: مثل اینکه آقای بهجت گفته‌اند این مسجد

یکی بوده، ولی الآن دارای دو قسمت است؛ بعد خانم‌ها که می‌خواهند مُحرِم بشوند باید برگردند به عالم دیگری.

جواب: نه‌خیر، اشکال ندارد؛ شما در صحنِ خودِ مسجد شجره هم می‌توانید مُحرِم شوید؛ الآن یکی است؛ لازم نیست حتماً در خود آن [قسمت] باشد؛ شما می‌توانید بیایید در همان کنار ایوان بایستید یا حتی در مسجد بروید؛ اجازه می‌دهند.

سؤال: از موازی آن هم همین است.

جواب: بله، موازی هم مانعی ندارد؛ یعنی حالا بر فرض آن فتوای مرحوم آقا [علامه طهرانی] را هم ما قبول نکنیم، در خود مسجد شجره از هرجایی که مُحرِم شدید، مسجد شجره است؛ این‌طور نیست که حتماً باید در مکان خاص [از آن مسجدِ کنونی] باشد. می‌خواهید بیشتر احتیاط کنید، خود آن جای مسجد شجره الآن مشخص است؛ یک منطقه دارد که محراب است، آنجا همان جای مسجد شجرهٔ سابق است؛ بعد دیگر از اطراف اضافه شده؛ یک دقیقه آنجا بایستید، لبیک بگویید.

سؤال: نمی‌گذارند؛ آنجا آقایان هستند.

جواب: نه، می‌گذارند؛ این‌طور نیست که نگذارند؛ البته به‌طور دسته‌جمعی شاید نگذارند، ولی حالا یک زنی بیاید آنجا، نه، ایراد نمی‌گیرند. علی‌کل‌حال، شما از توی حیاط هم بگویید، اشکال ندارد.

اللهمَّ صلِّ علیٰ محمّد و آلِ محمّد